

## A Study of the Rule of Law in the Thought and Action of Mirza Taghikhan Amirkabir

**Ali Babaei\***

Assistant Professor, Department of Political Sciences,  
Islamic Azad University Branch shirvan chardavol, Ilam,  
Iran. .

**Kamal Pouladi**

Student, Department of Political Sciences, Islamic Azad  
University, Chalus Branch, Chalus, Iran.

### Abstract

Examining the special place of Mirza Taqi Khan Amirkabir in the contemporary history of Iran requires attention to his understanding of the "Janusian face of modernity". According to historical sociology, modernity has a dual and interrelated nature, whose objective, civilizational aspect emphasizes the development and progress of civilizational, economic, scientific, and technical elements, and its subjective aspect. On the importance of cultural achievements, freedom of mankind, equality, democracy, pluralism, and law, which is manifested in the philosophical language of Kant and Hegel in the concept of "self-founded reason"; in this article, we aim to find out how Amir Kabir, as a great reformer of our society, thought about the relationship between two-faceted elements of modernity. Therefore, the article aims to examine some of the concepts and themes in the reformist system of Amir Kabir, which were previously unknown in the intellectual atmosphere of Iran during the Qajar era. Therefore, the research method of the article is analytical-descriptive and tries to reread the formulation of the concepts by analyzing the understanding of the reformist agent about new concepts for Iran's way out of the crisis. The findings of the article indicate that Amir Kabir's emphasis on the "idea of constitution" shows his correct understanding of the necessity of using the dual achievements of modernity. Based on this, we have critically examined the position of "law" in his intellectual and practical system.

Rereading the thought of Mirza Taqi Khan Amirkabir and the need to think about the developments of the last two centuries in Iran is important for us for many reasons. First, with the emergence of Amir Kabir, modernity as the dominant thought of the new era has spread across the borders of the European

\* Corresponding Author: [Ababaeizalani@gmail.com](mailto:Ababaeizalani@gmail.com)


**How to Cite:** Babaei, A., & pouladi, K. (2024). A study of the rule of law in the thought and action of Mirza Taghikhan Amirkabir. *State Studies*, 9(36), 243-280. doi: 10.22054/tssq.2024.62174.1125.


continent and subjected the passive world of the East, including the "post-Turkmen Chai" Iran, which insists on the traditions of politics and statecraft, to an all-out attack. Was. Modernity gave originality to new concepts such as rationalism, scientism, humanism, the centrality of experience, and legalism, which were alien to the established realities of 19th century Iran. Therefore, the claims of modern thought not only did not have a place in the field of Iranian thought and practice of the Arabs but its influence and expansion, contrary to the conventional procedure, led to the enrichment and independence of the society's action against the authoritarianism and activeness of the government, which resulted in a political challenge. Secondly, modernity, which in its historical nature had conflicting aspects; evidential, practical, or "objective" which emphasized development, progress, or material and economic progress, requires the achievement of any progress in the economic, trade union, and military fields. He knew the conditions of transition from weakness to strength in objective dimensions and on the other hand; Its second aspect, which was personal, mental, and "subjective", emphasized the importance of cultural elements, which in Jürgen Habermas's thought emphasizes the relational aspect of modernity and the character of human liberation from the interference and limitations of the system, as a whole as a machine of action. It seemed that the strong and historical foundation of "Tradition" was destroyed.

Many researchers have studied the era of Qajar rule. The early part of the 13th century, parallel to the second half of the 19th century AD, is called the "age of no news or the history of privileges in Iran" (Timouri, 1337), the period of deepening of the "conflict between society and the state" (Katouzian, 1380) and the era of the emergence of the lasting conflict between "tradition and modernity" (Zibakalam), 1378 know. Most historians think that the reforms of the 13th century were the reforms of the "bureaucrat elite" in the middle of the king or the head of the pyramid, the government officials, and the Iranian society of that day. This group of bureaucratic reformers wanted to: "bring the government and its position that was in the sky down to earth, limit its power and authority by law, the possibility of dealing with its policies and finally auditing and to provide an account of its effectiveness, in a word, their goal was not to dismantle the individual absolute government and replace it with the people's elected government; Rather, they tried to put the bridle of constitutionalism on the mouth of the horse of autocracy.

**Keywords:** Modernity, Reforms, Amir Kabir, Constitution, Rule of Law.

## بررسی دولت قانون در اندیشه و عمل میرزا تقی خان امیرکبیر<sup>۱</sup>

علی بابائی\*  استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد، واحد شیروان چرداول، ایلام، ایران

کمال پولادی  دانشجوی دکتری علوم سیاسی (مسائل سیاسی ایران) دانشگاه علوم تحقیقات، تهران، ایران.

### چکیده

بررسی جایگاه ویژه میرزا تقی خان امیرکبیر در تاریخ معاصر ایران نیازمند توجه به دریافت وی از «چهره ژانوسی مدرنیته» است. به اعتبار جامعه‌شناسی تاریخی، مدرنیته دارای ماهیتی دوگانه و در پیوند باهم است که وجه اثباتی، تمدنی و یا objective آن بر توسعه و پیشرفت عناصر تمدنی، اقتصادی، علمی و فنی تأکید دارد و وجه انفسی، ذهنی و subjective آن بر اهمیت دستاوردهای فرهنگی، آزادی نوع بشر، برابری، دموکراسی، کثرت‌گرایی و قانون که در زبان فلسفی کانت و هگل در مفهوم «عقل خود بنیاد» تجلی یافته؛ متناظر است. در این مقاله بر آنیم تا دریابیم امیرکبیر به‌عنوان اصلاح‌طلب بزرگ جامعه ما چگونه به ارتباط عناصر ذوالوجهی مدرنیته اندیشیده است. آیا امیرکبیر فقط بر وجه اثباتی و صنعتی مدرنیته ایمان پیدا کرده است، یا اینکه به اهمیت وجوه فرهنگی آن از جمله «قانون» نیز آگاهی یافته است؟ زمامداری امیرکبیر با شروع پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار در ۱۲۳۰ هجری شمسی با تحولاتی گسترده همراه است فرضیه ما این است که تأکید امیرکبیر بر «خیال کنسلیطوسیون» درک درست وی از ضرورت به‌کارگیری دستاوردهای دوگانه مدرنیته را نشان می‌دهد. بر این اساس جایگاه «قانون» در منظومه فکری و عملی وی را موردبررسی انتقادی قرار داده‌ایم.

واژگان کلیدی: مدرنیته، اصلاحات، امیرکبیر، کنسلیطوسیون، دولت قانون.

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری دانشجو است.

\* نویسنده مسئول: Ababaeizalani@gmail.com

## مقدمه

بازخوانی اندیشه میرزا تقی‌خان امیرکبیر و نیاز به اندیشیدن در تحولات دو سده اخیر ایران برای ما به دلایل متعدد حائز اهمیت است. اول اینکه با برآمدن امیرکبیر مدرنیته به‌عنوان اندیشه غالب عصر جدید مرزهای قاره اروپا را درنوردیده و دنیای منفعل شرق و از جمله ایران «پسا ترکمن‌چای» را که بر ایستارهای متصلب سنت در سیاست و کشورداری اصرار می‌ورزید مورد هجوم همه‌جانبه قرار داده بود. مدرنیته بر مفاهیم جدیدی همچون عقل‌گرایی، علم‌گرایی، انسان‌مداری، محوریت تجربه و قانون‌گرایی اصالت می‌داد که با واقعیت‌های تعیین یافته ایران قرن نوزدهم به کل بیگانه بوده است. بنابراین مدعیات اندیشه مدرن نه تنها در ساحت اندیشه و عمل ایرانی محلی از اعراب نداشت بلکه نفوذ و گسترش آن خلاف روال متعارف، به فربهی و استقلال عمل جامعه در مقابل خودکامگی و فعال مایشایی دولت می‌انجامید که به دنبال خود چالشی سیاسی در پی داشت و دوم اینکه مدرنیته که در ماهیت تاریخی خود دارای وجوه متعارض؛ اثباتی، عملی یا «آبجکتیو» بود که بر توسعه، ترقی یا پیشرفت مادی و اقتصادی تأکید داشت دست‌یابی به هرگونه پیشرفت در حوزه‌های اقتصادی، صنفی و نظامی را مستلزم شرایط گذار از ناتوانی به قدرتمندی در ابعاد عینی می‌دانست و از سویی؛ وجه دوم آن، که انفسی، ذهنی و «سابجکتیو» بود بر اهمیت عناصر فرهنگی تأکید داشت که در اندیشه یورگن هابرماس بر وجه ارتباطی مدرنیته و صبغه رهایی انسان از چنبره دخالت‌ها و محدودیت‌های سیستم تأکید دارد در مجموع به‌منزله ماشینی عمل می‌نمود که فونداسیون مستحکم و تاریخی «سنت» را از پی ویران می‌ساخت. با ورود مدرنیته به ایران و تقابل اجتناب‌ناپذیر آن با سنت در ساحات مختلف، اصلاح‌طلبان ایرانی که وضع موجود ایران آن روزگار را مکفی نمی‌دانستند موضعی چندگانه در قبال آن اتخاذ نمودند؛ به‌طوری که موج اول اصلاح‌طلبی با عباس میرزای قاجار و میرزا عیسی قائم‌مقام اول که بر دریافت وجوه تمدنی مدرنیته از جمله قدرت صنعتی و نظامی در جهت حفظ و تأمین تمامیت ارضی ایران تأکید داشتند. بر این اساس، رایزن نظامی از فرانسه و انگلیس استخدام گردید، دانشجویانی در سال‌های ۱۸۱۱ میلادی / ۱۲۲۶ ه ق و ۱۸۱۵ م /

۱۲۳۱هـ-ق به انگلستان اعزام شدند؛ یک نظام جدید یعنی بنیان ارتش نوین و نظام وظیفه بنیان گردید و چاپخانه در تبریز در سال ۱۸۱۲ م / ۱۲۳۵ هـ-ق به وجود آمد. به طور مثال، میرزا صالح یک چاپخانه در سال ۱۸۱۹ م / ۱۲۵۲ هـ-ق پراکنده ساخت، (حائری، ۱۳۶۰: ۱۱). نتیجه اینکه به دنبال شکست‌های پی‌درپی ایران از روس و انگلیس که در واگذاری ایلات شمالی و هرات طی قراردادهای ترکمن‌چای (۱۸۲۸ میلادی) و پاریس تعیین یافت ایده اخذ عناصر صرفاً تمدنی مورد سؤال قرار گرفته است.

بر آمدن امیر کبیر در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه و موج دوم اصلاح‌طلبی از نوع و رنگ دیگری بود. امیر کبیر چه درکی از ظرفیت‌های مدرنیته داشت؟ آیا دستاوردهای علوم و اندیشه جدید غرب تنها با غرش توپ‌ها در گوش عناصر کنجکاو شرق و از جمله امیر کبیر ظنین‌انداز شده بود؟ یا اینکه در مأموریت‌های خارجی، ملاقات و خوانش متون علمی و فکری نوظهور، عناصری از آرا و نظریه‌های جدید بشری بر امیر کبیر مکشوف گردیده بود که واقعیت‌های سازه فکری وی را مورد تردید جدی قرار می‌داد؟ فرضیه ما این است که اصلاح‌طلبی امیر کبیر تنها بر کاربست وجه اثباتی و ترقی‌خواهانه صنعتی مدرنیته استوار نبوده است. بلکه متناسب با شرایط ایران عصر قاجار که با شیوه مرسوم «حکومت مستقل» از جامعه، که خود مزید بر بحران بود اداره می‌شد، می‌توان به مدد دستاوردهای اندیشگی مدرنیته مفری برای خروج از بحران جست. سؤال ما این است که ذهن کنجکاو امیر کبیر بر قابلیت کدام یک از شقوق مدرنیته برای نجات ایران متمرکز شد؟ امیر کبیر به این نکته که ایران را نمی‌توان به روال سابق اداره کرد و ساختار حکومت استبدادی بر پایه حقانیت «حکومت مستقل» در زمانه ظهور اندیشه‌های سیاسی متعدد پاسخگوی مسائل مبتلا به ایران در عصر قاجار نیست اذعان یافته بود. با این حال، منظور امیر کبیر از «کنسپیتوسیون» - که در خیالات او آمده است - و در ادامه در مورد آن بیشتر خواهیم گفت چیست؟ رابطه آن را با قانون «حکومت مستقل» که در ایران مرسوم و جاری بود را بر خواهیم رسید و متعاقباً رابطه اصلاح‌طلبانه امیر کبیر با مسئله «قانون» به معنایی که او از اندیشه جدید غرب دریافت را با رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و در جهت پاسخ به سؤال خود مورد کنکاش قرار خواهیم داد. ما بر آنیم که درک نخبگان دیوان‌سالار عصر قاجار - همان‌طور که با عباس میرزا شروع می‌شود - فقط بر اصلاح ساختار

نظامی ایران استوار نماند بلکه، ذهن کنجکاو امیرکبیر در تطور اصلاحات نسبت به «کرد و کار»های دیگر مؤلفه‌های فرهنگی و بینا ذهنی مدرنیته از جمله محدودیت قدرت سیاسی به ایستاری به نام «قانون» برای عبور از وضعیت بحرانی ایران تحول پیدا کرده بود. قانون در اندیشه و عمل امیرکبیر بر قاعده «نظم» استوار است.

فرضیه ما این است که اصلاح‌طلبی دیوان سالارانه از عباس میرزا تا امیرکبیر در حال دگرذیسی است و همین نیز درک ژرف امیر از دامنه اصلاحات را عیان می‌سازد. امیرکبیر در ساختار استبدادی عصر قاجار یک کارگزار است؛ اما این دلیل کافی نیست که او نسبت به مؤلفه «قانون» و بحران ناشی از فقدان آن نیندیشد. از قضای روزگار امیرکبیر در بطن بحران است و زمانه حضور او در سپهر سیاست ایران، زمانه بحران «قانون». بنابراین به نظر می‌رسد علاوه بر درک از ضرورت دستیابی به عناصر تمدنی جدید غرب؛ شناخت و اندیشه نسبت به کلاف پیچیده، وجه فرهنگی مدرنیته برای امیرکبیر دور از ذهن نبوده است. این برداشت امیرکبیر از مدرنیته در قاعده «نظم» متجلی می‌گردد و برداشت وی از قانون را شکل می‌بخشد. تماس ناخواسته ایران با مدرنیته علاوه بر تنویر بحران خودکامگی و بی‌انضباطی؛ نادره روزگار عسرت ایران را برای دستیابی به نسخه‌ای نجات‌بخش به تکاپو می‌اندازد که بخشی از آن بر ضرورت اصلاحات در ساخت دولت - کنسلیطوسیون - و بخشی دیگر در روابط اجتماعی - نظم میرزا تقی‌خانی - تعیین تاریخی می‌یابد. به نظر این نوشتار امیرکبیر نه یک متفکر یا نظریه‌پرداز سیاسی بلکه، یک کارگزار اهل نظر است. و همین ویژگی، وی را به سمت درک مناسبی از وضعیت بحران در ایران عصر ناصری سوق می‌دهد. بنابراین وجه تمایز امیرکبیر از دیگر کارگزاران عصر قاجار صرفاً درک از وجود بحران نیست؛ چراکه قبل‌تر کسانی چون قائم‌مقام اول، عباس میرزا و قائم‌مقام دوم بر وجود بحران و نه؛ راه‌های برون‌رفت از وضعیت بحران تظن یافته بودند. آنچه امیر را از دیگر رجال سیاسی و کارگزاران عصر قاجار متمایز و بلکه برجسته می‌نماید تأمل همه‌جانبه در بحران، زمینه‌های وقوع آن و تلاش مستمر و متعهدانه در راستای برون‌رفت از بحران و احیای دولت ایران با اهتمام و کاربست «قانون» است.

## الگوی نظری و تحلیل

توصیف مفهوم اصلاحات به عنوان یک پدیده اجتماعی بر توضیح چگونگی تغییر تأکید دارد. بنابراین اصلاحات بر دو محور اندیشگی استوار است اصلاحات در گام اول سعی بر طرح مسئله در وضعیت بحران دارد و در گام دوم بر آن است تا راه‌حلی متناسب با شرایط بحران در درون ساختار سیاسی حاکم ارائه نماید. تزی که من از آن دفاع می‌کنم این است که امیرکبیر با اندیشه در مناسبات «دولت قوی» که در مراودات خود با اروپاییان به حداقلی از آن دست یافته بود، آن را ناشی از تحولاتی فرهنگی می‌دانست که بر ساخت سیاسی آن با شیوه مرسوم حکمرانی در ایران تفاوت داشت. «روند اصلاحات در گسترش امپراتوری آلمان تقریباً در تمام مناطق شاهزادگان و اکثر شهرهای مستقل اتفاق افتاد و حتی تا جایی که دولت‌ها اداره کلیسا را تحت هدایت سیاسی خود قرار دادند. در آلمان این روند از جانب یک رسم فتووالی تسهیل شد که به صاحب‌خانه این حق را می‌داد که اموال و املاک خود را بسط دهد در دهه اول قرن شانزدهم، آن‌ها در یک موج قدرتمند از تحریکات مذهبی، اجتماعی و سیاسی ادغام شدند، که «اصلاحات» کلمه رمز بود. باین حال، اصلاح‌طلبان و مخالفان آنان از جزوهای ارزان‌قیمت و حتی انجیل‌های بومی با استفاده از دستگاه چاپ نسبتاً جدید استفاده زیادی کردند، بنابراین ایده‌ها و اسناد به سرعت حرکت کردند» (Carman: 1991: 19). تحلیل این فقره بیانگر دستاویزی مناسب امیرکبیر به اهمیت مؤلفه‌های فرهنگی مدرنیته است. در تجربه اروپاییان «این امر به‌ویژه در جوامع سیاسی غیر لیبرال با آرمان‌های ملی‌گرایانه استفاده می‌شود، زیرا به‌طور کلی وحدت اجتماعی را بازمی‌گرداند» (Oseni, 2012: 9). عدم انسجام اجتماعی ناشی از فقدان قانون به عنوان معضلی ملی ریشه در ضعف فرهنگی جامعه ایران داشت؛ به‌طوری که از چشم روایتگران خارجی نیز به دور نمانده است. «شگفتی آور آن است که حتی مردم آگاه نیز درباره علل ریشه‌ای اختلافات عمومی، توضیح درستی ندارند» (Sell, 1896: 123). چنددستگی‌های شهرهای بزرگ شکل و رنگی مختلف داشت؛ «اهالی تبریز و کرمان به فرقه‌های شیخیه و مشرعه تقسیم می‌شدند. این دسته‌ها علاوه بر پرهیز از روابط با یکدیگر، خودسرانه در ماه

محرم به زدو خورد می‌پرداختند» (کسروی، ۱۳۴۰: ۱۳۵). به هم‌ریختگی سامان اجتماعی در ایران ابتدای سده نوزدهم تنها ملازم بر روابط افراد جامعه نیست؛ بلکه حتی عوامل حکومت و کارگزاران مناطق نیز بر شعله‌های آتش ناامنی و بی‌قانونی می‌دمیدند. «نواحی گسترده‌ای از زمین‌های حاصلخیز به علت نزدیکی به جاده‌های اصلی بایر مانده است، زیرا با وجود گماشتگان شرور دولتی و دزدی قبایل، کشاورزی که بتواند این زمین‌ها را کشت کند کمترین امنیتی نخواهد داشت» (De Bode, 1902: 435). در فرازی دیگر؛ «فلان دیه دار پیش می‌افتاد و همه زمین‌ها را به نام دیه خود ثبت می‌کرد... دارنده سابق اعتراض می‌کرد و عرض حال می‌داد ولی چون دلیلی بر تصرف یا مالکیت خودش بر آن زمین‌ها نمی‌داشت روستاییان را به پیکار و زدو خورد برمی‌انگیخت» (کسروی، ۱۳۲۵: ۳۰۱). در چنین شرایطی امیرکبیر «یک ایران پر آشوب تحویل گرفت و یک کشور منظم و مرتب تحویل داد» (مکی، ۱۳۶۰: ۳۳).

واژه «رفرمیسم» (اصلاح‌طلبی) به‌طور جدی از قرن هجدهم میلادی و عمدتاً توسط نظریه‌پردازان محافظه‌کاری چون «ادموند برک» در فرهنگ سیاسی وارد و به‌مرور معمول شد. برک در کتاب خود، تأملاتی پیرامون انقلاب فرانسه، «به رد استدلال‌ات نظریه‌پردازانی پرداخت که در دفاع از ضرورت وقوع انقلاب در فرانسه، تحولات تدریجی را مردود می‌دانستند» (حاجی قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۱). از رهیافتی انسان‌شناختی نیز اصلاح‌طلبی دارای پیش‌فرض‌های منطقی است. «اریک اریکسون» روانشناس آمریکایی، «طرفدار اصلاحات» را به‌منزله فردی در نظر می‌گیرد که در کودکی روش خاصی را برای مشکلی شخصی که موجب نگرانی او شده آموخته است. هنگامی که فرد در بزرگسالی با مشکلات اجتماعی برخورد می‌کند که موجب نگرانی او می‌شود، واکنش مشابهی نشان می‌دهد (قوام، ۱۳۸۲: ۱۴۲). هانتینگتون در تحلیلی مقایسه‌ای با پدیده انقلاب و تناظر اصلاحات سیاسی با «خیر عمومی» می‌نویسد: «اجازه دهید آن عبارت را رها کنم و به جای آن از عبارت اصلاحات سیاسی استفاده کنم که به‌گونه‌ای سراسرتر بر انجام عمل خیر در سیاست تأکید می‌ورزد. منظور من از اصلاحات سیاسی تقویت مسالمت‌آمیز - بنابراین تدریجی، و در نتیجه عموماً



توافقی - آزادی، عدالت، برابری، دموکراسی و پاسخگویی در سیاست است» (کدیور، ۱۳۸۶: ۲۱) جامعه را از وضعیت بحران برهاند..

### مروری بر پیشینه پژوهش

پژوهشگران متعددی عصر حاکمیت قاجارها را بر رسیده‌اند. پاره‌ای ابتدای قرن سیزدهم مقارن با نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی را «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران» (تیموری، ۱۳۳۷) دوره تعمیق «تضاد جامعه و دولت» (کاتوزیان، ۱۳۸۰) و عصر ظهور جدال ماندگار «سنت و مدرنیته» (زیباکلام، ۱۳۷۸) می‌دانند. بیشتر مورخین بر آن‌اند که اصلاحات قرن سیزدهم در ابتدا اصلاحات «نخبگان دیوان‌سالار» است که در میانه شاه یا رأس هرم، کارگزاران حکومتی و جامعه آن روز ایران ایفای وظیفه می‌کردند. این دسته از اصلاح‌طلبان دیوان‌سالار بر آن بودند تا: «حکومت و جایگاه آن را که در آسمان قرار داشت به زمین آورند، قدرت و اختیارات آن را توسط قانون محدود نمایند، امکان رسیدگی به سیاست‌های آن و بالاخره حسابرسی و حساب‌کشی از عملکرد آن را فراهم کنند، در یک کلام، هدفشان برچیدن حکومت مطلقه فردی و جایگزین نمودن آن با حکومت منتخب مردم نبود؛ بلکه سعی بر زدن لگام مشروطیت بر دهنه اسب چموش خودکامگی داشتند. این جریان خواهان اصلاحاتی در شیوه حکومت و نحوه حاکمیت بود» (زیباکلام، ۱۳۷۷: ۲۶۶). این پژوهش در صدد فهم؛ درک امیر کبیر کارگزار اندیشمند از وضعیت بحران از یک سو و کاربست قانون به عنوان دال مؤثری در اندیشه دموکراتیک جدید غرب در چگونگی اصلاح ساختار حکمرانی و ربط آن به ساختار اجتماعی ایران عصر ناصری دارد. از چشم‌اندازی مقایسه‌ای این دسته از کنش‌های اصلاح‌طلبانه ایرانیان در ابتدای قرن نوزدهم میلادی مصادف است با گذار دولت‌های مطلقه اروپای باختری به سمت دولت دموکراتیک. گذار اصلاحات در اروپای باختری همان‌طور که برینگتن مور اشاره می‌نماید بر وجه عقلایی بودن دولت ناشی از وجود «حوزه عمومی» و جامعه قوی اتباع یافت (مور، ۱۳۶۹: ۴۹).

در پژوهشی دیگر: مشروطه ناکام، تأملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدد (رهبری، ۱۳۸۷) تحولات ایران عصر قاجار تا ظهور گفتمان‌های مشروطه، گفتمان

توسعه خواهی و گفتمان انقلاب با رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی مورد مذاقه قرار گرفته است. روی هم رفته تحقیقات علمی و اسناد تاریخی نیمه دوم حکومت قاجارها را عصر میل جامعه ایرانی به سوی اصلاحات و پشت کردن به سیاق قبلی تعبیر می‌نمایند. با این حال، تبعات بسیاری نیز پیرامون اصلاحات امیر کبیر صورت گرفته است. اما آنچه ما به دنبال آنیم، رسیدن به مؤلفه «قانون» و جایگاه آن در اندیشه و عمل اصلاح طلبانه امیر کبیر است که در تحقیقات پیشین کمتر به آن پرداخته شده است؛ چرا که تمرکز پژوهشگران بر روی اهتمام اصلاح طلبان اولیه ایران بر روی وجه اثباتی و صنعتی اندیشه مدرن، شائبه غفلت امیر کبیر از ظرفیت‌های تمدن ساز وجوه فرهنگی مدرنیته را به صورتی تقلیل گرایانه تقویت نموده است.

آنچه با نوشتار ما ارتباط می‌یابد این است که امیر کبیر در گفتگوی خود با میرزا یعقوب خان پدر میرزا ملگم خان می‌گوید: «خیال کنسلیطوسیون» داشتم که روس‌ها مانع کارم بودند» (آدمیت، ۱۳۴۸، چاپ سوم: ۳۲) با برداشت از گفته امیر کبیر به خوبی می‌توان فهمید که او نسخه «کنسلیطوسیون» را علاج بحرانی در نظر دارد که برون رفت از آن تنها با به کارگیری مصالح برگرفته از اندیشه‌های مدرنی، چون «قانون» امکان پذیر بوده است. در توضیح فقدان قانون استناد به نقادی مجد الملک دیگر اصلاح طلب عصر قاجار پرتوی بر درک امیر کبیر از نقصان آن خواهد افکند: «حکومت ایران نه به قانون ایران شبیه است و نه به قاعده ملل دیگر، باید بگویم حکومتی است مرکب از عادات ترک و فرس و تاتار و مغول و افغان و روم و ترکمان، مخلوط و درهم، یک عالمی است علی حده، با هرج و مرج زیاد» (مجد الملک، ۱۳۵۸: ۳۳).

### تبارشناسی اصلاحات در ایران

از چشم اندازی تاریخی ناتوانی دستگاه حکومتی قاجارها در پاسخ به مسائل داخلی و مواجهه ذلیلانه با تعرض‌های خارجی که توجیه گر اصلاحات می‌نمود خالی از هر گونه تردید است. گام اول این تلقی، یعنی درک از ضعف و فتور ایران، دگرگونی شدیدی در خصوص باور به شیوه مرسوم حکمرانی سیاسی را در اذهان ایرانیان تقویت نمود. پاره‌ای از اندیشمندان نضج گیری اولیه اصلاحات را واکنشی انفعالی و تقلیدی از تحولات اصلاح گرانه در عثمانی

(آدمیت، ۱۳۷۲) و (بهنام، ۱۳۷۵) می‌دانند. مدعای نظری اصلاحات انفعالی، واکنش شرمسارانه عنصر ایرانی به شکست‌های پی‌درپی از روس‌ها و سپس انگلیسی‌ها در جنگ هرات بود. آن «وهن بزرگ» (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۵۱) که با جدایی سرزمین‌های شمالی توسط روس‌ها بر ایران تحمیل شد و با جدایی افغانستان از ایران؛ و با اجبار انگلستان به اوج خود رسید، در حقیقت آب سردی بود که در سحرگاه خواب طولانی مدت ایرانیان و با انعقاد قراردادهای گلستان، ترکمن‌چای و سپس پاریس بر روی سرِ پیشینان ما ریخته شد. از این لحاظ ماهیت اصلاحات تقلیدی، مدعای خود را بر «ابتناء بر ضرورت‌های دفاعی» (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۵۰) و (بهنام، ۱۳۷۵: ۲۲) قرار می‌دهد که بیانگر درک محدود اصلاح‌طلبان ایرانی تنها از وجه اثباتی مدرنیته و غفلت آنان از ظرفیت‌های وجوه فرهنگی اندیشه مدرن همچون قانون‌گرایی، دموکراسی، عقل‌گرایی و حاکمیت ملت است.

این مرحله از تحول‌خواهی در اساس اولین موج اصلاحات در ایران است که از تلاش‌های عباس میرزا و قائم‌مقام شروع و تا ظهور امیرکبیر تداوم می‌یابد. زمینه‌ی اجرایی موج اول در ابتدا معطوف به اصلاح در پاره‌ای از امکانات ساختار دفاعی و نظامی است. «اما با وجود تلاش‌های فراوان عباس میرزا در بنیان‌گذاری یک «نظام جدید» یعنی ارتش نوین و نظام وظیفه و با استخدام رایزن نظامی از فرانسه و انگلیس، دامنه اصلاحات نظامی عباس میرزا آن قدر وسیع نبود که همه سپاه ایران را در برگیرد» (موتقی، همان: ۱۰۳). اصلاحات اولیه هر چه که بود؛ از طریق دالان‌های ارتباطی شبه‌قاره هند، استانبول ترکیه، باکو در قفقاز و همچنین دستاوردهای ناشی از سفرنامه‌های محدود ایرانیانی که دیار فرنگ را دیده بودند گیرنده‌های عناصر نگران سرنوشت ایران زمین را به لرزش درآورد، تا متوجه علت‌العلل «پس‌افتادگی» ایران در محرکه «بازی بزرگ» گردند. این فقره از اصلاحات تا آنجا که منطقی به نظر می‌رسد ابتناء بر حفظ استقلال ایران داشته است اما در تطور تاریخی خود در اساس راه را برای درک از اصلاحات سیاسی و سپس عمومیت یافتن «امر سیاسی» در قاموس اندیشه سیاسی ایرانیان فراهم آورد. دسته‌ای دیگر از اندیشمندان و پژوهندگان تاریخ، اصلاحات و بروز عناصر تجدد در ایران را دارای صبغه‌ای تکوینی و برساخته شرایط تاریخی ایران می‌دانند (میلانی، ۱۳۸۲) و (طباطبایی، ۱۳۹۲) پژوهشگر اخیر بر آن است: «میرزا ابوالقاسم

فراهانی با خواندن سفرنامه میرزا صالح شیرازی تصویری از سلطنت «مشروطه» و با خواندن گزارش خسرو میرزا از سفارت روسیه، تصویری از برخی مؤسسات تمدن جدید پیدا کرده بود. میرزا تقی‌خان نیز از اعضای دارالسلطنه تبریز بود و به خلاف نظر رایج، که اصلاحات را تقلیدی از تنظیمات عثمانی دانسته‌اند، باید گفت نطفه اصلاحات امیر در دارالسلطنه تبریز تکوین پیدا کرد که به مکانی برای تلاقی اندیشه نوخواهی و مشروطیت نظام سلطنتی تبدیل شده بود. این نخستین دریافت از اصلاحات و مشروطیت، که میرزا ابوالقاسم و امیرکبیر پیدا کرده بودند، به‌طور عمده، ناظر بر اندیشه تجدیدی بود که از اروپای باختری می‌آمد» (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۴۳۳). باین‌حال، آنچه از فقره طباطبایی به دست می‌آید درک اصلاح‌گری تکوینی بر ضرورت قانون‌خواهی است. ماهیت اصلاحات سیاسی در ایران دارای ساحتی تلفیقی است. ایران در تطور تاریخ خود، همواره جامعه‌ای فرهنگ‌پرور بوده است. از یک‌سو باور به اینکه، دانش‌ها، پدیده‌های نو و تجارب اجتماعی و شق اخیر آن مدرنیته، در اساس میراث مشترک جامعه بشری‌اند؛ پس به‌یقین، تمدن‌ها، و فرهنگ‌های مختلف، از یکدیگر تأثیر پذیرفته و بر دوام و قوام هم مؤثر افتاده‌اند و از سویی دیگر، تمدن ایران در درازای تاریخ خود بر پایه‌ی منطق ماندگاری تاریخی‌اش به همان میزان که بر تحولات جهانی و دنیای پیرامون خود در عرصه‌های مختلف علمی، هنری و... مؤثر بوده است از تحولات نوپدید جهانی نیز تأثیر پذیرفته است. بنابراین هیچ پدیده اجتماعی فارغ از شرایط تاریخی و زمینه‌ی اجتماعی خود نیست. بر این اساس تکوین تاریخی اصلاحات در ایران، امری گزافه نیست.

باین‌حال و بر پایه تحلیل اسناد تاریخی، اصلاحات دیوان‌سالارانه عصر قاجار از آنجا که حفظ وضع موجود را به‌عنوان یک واقعیت گفتمانی پذیرفته، سعی در اخلال در فضای گفتمانی جامعه با قصد گفتمان‌سازی مجزا نداشته است. به تعبیر دیگر، گفتمان اصلاحات در تطور تاریخ خود علیرغم استمرار و حضور دال‌های شناوری که نقیض دال‌های مشروعیت ساز «سلطنت مستقل» بودند به‌عنوان گفتمان رقیب ظاهر نشد بلکه در حد پارادایمی، درون گفتمان نظم سنتی و حفظ گفتمان حاکم ایفای نقش کرد. دکتر تاجیک معتقد است: «بعد از انقلاب مشروطه و پس از ۱۳۲۰ بود که جریان‌های مختلف روشنفکری و روشنفکری

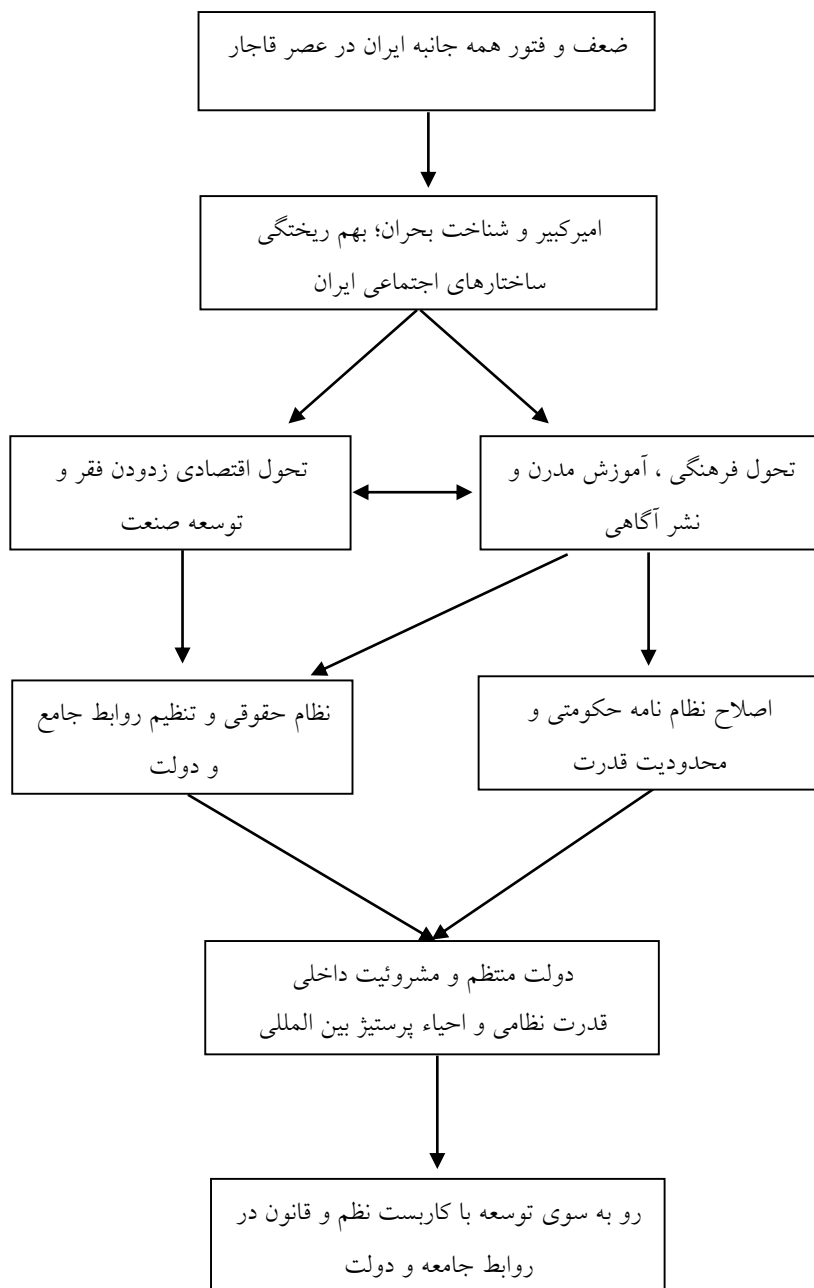
دینی شامل گروه‌های رادیکال دینی و گروه‌های لیبرال دینی سعی در ایجاد یک پادگفتمان مسلط داشتند و سعی می‌کردند به صورت آلترناتیو گفتمان مسلط عمل نمایند؛ این روند به مرور باعث ایجاد یک گفتمان هژمون گردید و در این فضا، به نظرم نقش روشنفکران دینی غلیظ‌تر از بسیاری روحانیون بود» (بابایی به نقل از تاجیک، ۱۳۹۲: ۷۸).

شاکله دیوانی اصلاحگران در ایران محفلی محدود است مرکب از: «گروه کوچکی از اصلاح‌طلبان که محدود به یک شاهزاده، دو صدراعظم و چند سفیر فرنگ‌رفته که در صدد چاره‌جویی برای برون‌رفت ایران از وضعیت بحرانی برآمدند» (موثقی، ۱۳۸۵: ۱۰۱). نویسنده تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران بر این نکته پای می‌فشارد که آنچه در حقیقت، مقوم اندیشه و محرک عمل اصلاحات در ایران بود «در کی بود که نخبگان عصر ناصری از اهمیت اخذ و کاربست امکانات تمدن جدید غرب برای فرصت احیای ایران دست کم در مقابل تهاجمات خارجی به دست آورده بودند» (محبوبی اردکانی، ۱۳۸۶: ۱۱۸).

«برینگتون مور» با توسل به تحلیل تجارب کشورهای همچون آلمان در دوره بیسمارک و ژاپن، چنین مکانیسم‌ها و سازوکارهای غیر اجماعی برای رسیدن به اصلاحات را نوعی «محافظه‌کاری خیرخواهانه در نظر می‌گیرد او بر آن است که امپراتور میجی در ژاپن و بیسمارک در آلمان به خوبی امکانات چنین رویکردی به توسعه را عینیت بخشیده‌اند» (مور، ۱۳۶۹: ۴۱). نکته پنهان اما مشترک بین چنین سازوکارهای در سپهر تجارب ایران با ژاپن و آلمان این است که نخبگان اصلاح‌طلب از یک سو وضعیت موجود را متناسب با نیازها و مقدرات بین‌المللی کشور خود نمی‌دانستند. هرچند تحمل عقب‌ماندگی ممکن است (برخلاف تجربه ایران) محصول تقابل خارجی و پیامد آن نیز یک حقارت بین‌المللی نبوده باشد. و از سویی دیگر اصلاح‌طلبان ایرانی بنا بر دلایلی که اجمالاً به شناخت آنان از جامعه خود بستگی داشت مشی «حکومت مستقل» از «قانون» را مکفی مناسبات حاکم بر منافع نظام حکمرانی و نیروهای اجتماعی نمی‌دانستند. بر این اساس اصلاحات امیرکبیر در شرايطی حضور خود را تداوم بخشید که در سپهر گفتمانی ایران آن عصر در کنار یک «نقطه مرکزی» - حفظ سلطنت - با تأکید بر نقش ایجابی دال مرکزی خود، تغییر تدریجی را در فضای گفتمانی آن عصر زنده نگاهداشت.

این پژوهش درصدد است تا انگیزه امیرکبیر از اهتمام به اصلاحات و اندیشه وی برای برون‌رفت ایران از وضعیت بحرانی نیمه دوم قرن نوزدهم را دریابد. امیرکبیر در ساختاری استبدادی عصر قاجار یک کارگزار است اما این دلیل کافی نیست که او نسبت به بحران نیندیشد. بنابراین وجه تمایز امیرکبیر که از این پس امیر خوانده می‌شود از دیگر کارگزاران عصر قاجار صرفاً درک از وجود بحران نیست؛ چراکه قبل‌تر کسانی چون قائم‌مقام اول، عباس‌میرزا و قائم‌مقام دوم بر وجود بحران آگاهی یافته بودند. آنچه امیر را از دیگر رجال سیاسی و کارگزاران عصر قاجار متمایز و بلکه برجسته می‌نماید تأمل همه‌جانبه در بحران، زمینه‌های وقوع آن و تلاش مستمر و متعهدانه در راستای برون‌رفت از بحران و احیای ایران است. همین تمایز که به نظر همچون شمعی در تاریکی‌های دستگاه حاکمه قاجاری می‌درخشد؛ ما را وامی‌دارد که امیر را فارغ از هرگونه قهرمان‌سازی، کارگزاری اندیشمند دریابیم. و مواجهه وی با ساختار بحران‌زده ایران ابتدای عصر ناصری و درک ژرفش از ضرورت بر ساخت قانون را موردبررسی قرار دهیم.

نمودار (۱): مدل بررسی انتقادی دولت اصلاح طلب قانون‌گرای امیرکبیر



## مرحله اول

### نسبت درک امیر از مدرنیته و مشاهده انحطاط تمدنی؛ فهم وجود بحران در دولت‌شکننده

لوغ مدرنیته در غرب هم‌زمان با ورود ایران‌زمین به پهنای بحرانی عمیق است. بر این پایه ظهور اندیشه‌های اصلاح‌گرانه و سعی بر برون‌رفت ایران از وضعیت بحران مسبوق به ارتباط نخبگان دیوان‌سالار دستگاه حاکمه قاجار با دستاوردهای مدرنیته است. برای امیر کبیر در ابتدای عصر ناصری هم‌آیندی بحران و ضرورت اصلاحات بر رابطه جبر و امکان تغییر استوارند. به صورتی مشخص و در مورد ایران، جان فوران ریشه عقب‌ماندگی و فرورفتن ایران عصر قاجار در هم‌آیندی بحران را نتیجه تحولات وارونه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرن دوازدهم می‌داند. فوران به نقل از نماینده کمپانی هند شرقی می‌نویسد: «مقایسه گذشته و حال ایران از هر لحاظ رقت‌انگیز است». وی بر این عقیده است که فروپاشی ساختارهای بومی اقتصادی، فرهنگی و تمدنی ایران پیامد به هم خوردن ثبات سیاسی از دوره بعد از شاه‌عباس صفوی و سپس ظهور پی‌درپی حکومت‌های قبیله‌ای افغان‌ها، افشار و زندیان بوده است» (فوران، ۱۳۷۷: ۱۶۳ - ۱۵۴).

آبراهامیان در تحلیل تأثیر مدرنیته بر ایران عصر قاجار می‌نویسد: «تأثیر غرب روابط شکننده بین دولت و جامعه ایرانی را تضعیف کرد.» او همچون دیگر مورخان به تأثیرپذیری ساختارهای اقتصادی و سیاسی ایران از نتایج قراردادهای ترکمن‌چای (۱۸۲۷) و پاریس (۱۸۵۷) ناشی از شکست‌های پی‌درپی دولت قاجار به دنبال تجاوزهای روسیه و انگلستان این‌گونه اشاره می‌نماید: «این معاهدات علاوه بر امتیازات ارضی، تسلیم تجاری شدیدی را بر واردات کالا از ایران تحمیل کرد. و به بریتانیا و روسیه اجازه داد تا آژانس‌های تجاری خود را در هر نقطه‌ای در داخل ایران باز کنند. بنابراین بازرگانان خود را از شمول قوانین محلی، تعرفه‌ها و عوارض جاده‌ای مستثنا کردند. این تسلیم‌ها، هم‌زمان با انقلاب صنعتی در اروپا راه را برای هجوم چشمگیر کالاهای تولید انبوه در ایران باز کرد» (Abrahamian, 1979: 12). نویسنده‌ای دیگر بر آن است «در طول قرن نوزدهم حجم تجارت خارجی با ایران



به اندازه ده برابر افزایش یافت. این رشد تجارت خارجی به نوبه خود از یک سو باعث تخریب بسیاری از صنایع دستی مانند نساجی و به ویژه فرش دستباف گردید و از سوی دیگر منجر به تجاری سازی محصولات کشاورزی و تولید کالاهای صادرات محور به ویژه در استان های خزری گردید. این تأثیر علاوه بر اینکه باعث افزایش شدید قیمت کالاهای اساسی شد الحاق ایران به بازارهای جهانی را نیز به دنبال آورد و به طور هم زمان با افت قیمت جهانی نقره کاهش ارزش واحد پولی ایران را تقویت کرد» (Issawi, 1921:132).

برای امیر کبیر با آگاهی از تأثیرات ژانوسی مدرنیته کاربست ملزومات تغییر، نقطه کانونی است. بر این اساس می توان گفت که مسئله اصلی برای امیر، درک منحصر به فرد وی از گستره بحران و یکه و تنهایی اش از فهم مسئله است. وی از یک سو نگران ضعف نظامی ایران در مقابل قدرت های خارجی و نفوذ گسترده آنان در دستگاه حاکمه و سقوط اقتصادی کشور بود و از سوی دیگر ایران را در سیاست داخلی مستغرق در بحران های متعدد داخلی، ناکارآمدی و فساد دستگاه حکومتی، نبود قانون و انضباط حقوقی، نزاع های مذهبی، ملوک الطوائفی و به هم ریختگی ساختار سیاسی و اجتماعی ناشی از فقدان قدرت متمرکز سیاسی می دید.

بنابراین از چشم انداز جامعه شناسی تاریخی، زمانه حضور امیر در سپهر سیاسی ایران زمانه غفلت دولت از فروپاشی ساختار اجتماعی و انحطاط نظام حکمرانی ناشی از فقدان ملزومات حقوقی بوده است. برنامه امیر برای مواجهه با وضعیت بحرانی رویکردی دولت محور است. بر این اساس، وی نخست در صدد منقاد کردن قدرت های گریز از مرکز اعم از حکومت های محلی شاهزادگان و روحانیون متنفذ، تحت اقتدار دولت متمرکز برمی آید. در مورد اخیر بر آن بود که نباید «در مقابل قدرت دولت دیگری قد علم کند تا هر وقت اراده کرد با برانگیختن مردم و بهانه ساختن مصلحت دین، دولت را از کار بازدارد» (آدمیت، ۱۳۵۳: ۱۶۳). در این فقره به نظر می رسد که امیر بر دو مسئله تفتن یافته است اهمیت ساختارها و نهادها در روابط اجتماعی و ارجحیت کاربست سیاست به جای شریعت در حل مسائل و پیگیری امور. پژوهشگری بر آن است که «امیر کبیر صدراعظم ایران در سال های ۱۸۴۸ - ۱۸۵۱ م / ۱۲۲۷ - ۱۲۳۰ شمسی هدف بلند پروازانه و پیروزمندانه ای را در زمینه انجام

اصلاحات در نهادهای ایران مشخص کرد. سیاست‌های خاصی نظیر کارخانه‌های دولتی، دارالفنون، حسابرسی، تعادل بودجه و خدمت نظام وظیفه عمومی در پیش گرفت؛ همه این سیاست‌ها بدین منظور اتخاذ گردید که دولت قاجار را تقویت کند، تا بتواند در مقابل فشارهای خارجی و جنبش‌های اجتماعی داخلی ایستادگی نماید» (فوران، ۱۳۷۷: ۲۴۷).

**امیر کبیر و شناخت بحران: «نظم» مفهومی بنیادین در سازه اصلاحات همه‌جانبه**  
درک امیر از وضعیت بحران و قرار گرفتن در چنین وضعیتی است که، او را به سمت انتخاب گفتمان متناسب با شرایط ایران پسا ترکمن‌چای، رهنمون نموده است. «امیر کبیر هنگامی که ولیعهد جوان در سال ۱۲۲۶ بر تخت نشست صاحب‌عنوان امیر نظام و صدراعظم شد و مورد تشویق قرار گرفت تا به اصلاحات گسترده‌ای دست بزند. او برخلاف عباس میرزا و قائم‌مقام از دل سیاست بیرون آمد (رهبری، ۱۳۹۱: ۱۰۲)، بالطبع دامنه اصلاحات وی گسترده‌تر بود. اولین دبیرستان سبک جدید یا دارالفنون را بنیاد نهاد. رشته‌های آموزش دانش آموزان دارالفنون که همگی پسران اشراف بودند عبارت بود از: زبان‌های خارجی، علوم سیاسی، مهندسی، کشاورزی، پزشکی، علوم نظامی و موسیقی. و آخرین کار این مرد را می‌توان آغاز دوره واقعی آشنایی ایرانیان با علم و فن غربی و تجدد دانست» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۷۵). ایده تحولات بنیادین امیر کبیر بر وجهی مبتکرانه، دست کم در جهان سیاست ایرانی، بارز است. می‌توان گفت امیر با علم نسبت به رابطه جامعه و دولت و زمینه‌سازی برای تغییر باور جمعی مردم ایران بر نقش خود در حاکمیت سیاسی زمینه‌های بلوغ حوزه عمومی و تشکیل جامعه مدنی را پیش‌درآمد ساختارهای طبقاتی و توسعه اقتصادی به سبک جوامع اروپای باختری در سر می‌پروراند. برای رفع هرگونه قضاوت ذهنی، دستاویزی امیر به نشر رویه‌ی فرهنگی مدرنیته در ایران شاهد درخوری بر این مدعاست. «دارالفنون نخستین مدرسه بزرگ غیردینی بود. اکثر استادان آن خارجی بودند از اتریشی و فرانسوی و جز آن‌ها. دویست شاگرد داشت و امیر می‌خواست هر فنی که در آن آموخته شود و طبقه‌ای برگزیده در آن تربیت شوند که پیشگامان تجدد ایران شوند» (رهبری، ۱۳۸۷: ۱۰۶-۱۰۵). اقدام دوم امیر کبیر که با درک ایشان از اهمیت دانش‌های جدید استوار است در رشد روشنگری و گسترش دامنه آگاهی

مؤثر افتاده است «بنیان نهادن نخستین روزنامه رسمی کشور به نام «وقایع اتفاقیه» است که زیر نظر سردبیر انگلیسی، برجیس، مقالات مجلات اروپایی را پس از ترجمه به چاپ می‌رساند» (آدمیت، ۱۳۷۲: ۱۶۲).

امیر دامنه اصلاحات خود را برعکس اسلافش، محدود به موارد عنداللزومی همچون ساختار دفاعی متمرکز نمی‌نماید. این سیاست به‌زعم ما دارای دو پیامد کاملاً بلند دامنه اقتصادی و توسعه خواهانه است. در مورد اخیر، اول اینکه، با تشویق طبقات دارا که توان و تمکن مالی داشته‌اند به اشتراک و خرید روزنامه و کسب و درک از اهمیت آگاهی عمومی از عملکرد دولت، سعی در به حاشیه بردن سیاست سنتی حاکمیت، مبنی بر نفی حقوق و مشارکت سیاسی و ناآگاه نگه داشتن مردم از وضعیت ایران و جهان نموده است. و دوم اینکه، با برکشیدن افراد از طبقات غیر قاجاری ساخت ایلیاتی دولت را به‌سوی تکثر طبقاتی سوق می‌دهد. امیر کبیر امکانات ترقی و تحول در عرصه‌های مختلف اجتماعی را برای افراد مستعد جامعه ایرانی، دست کم در بلندمدت در دستور کار داشته است. «امیر کبیر که از طریق سفرهای خود و سفرهای فرنگ‌رفتگان ایرانی با نحوه‌ی حکومت در غرب آشنا شده، همانند سایر روشنفکران آن دوره، عامل پیشرفت غرب را در محدود کردن قدرت شاه از طریق «کنسلیطوسیون» یا قانون اساسی می‌داند» (رهبری، پیشین: ۱۰۷-۱۰۶). «میرزا یعقوب خان پدر میرزا ملکم‌خان که از محرمان امیر بوده است از زبان او نقل می‌کند که در فکر برقراری «کنسلیطوسیون» یا قانون اساسی بوده است و منتظر موقع مناسب بوده اما سیاست روسیه مجال نداده است. فریدون آدمیت در توضیح کنسلیطوسیون، که در بیان امیر آمده، با اشاره‌ای به تجربه رشید پاشا، صدراعظم عثمانی، که با اعلام خط شریف «گلخانه» به سال ۱۲۵۵ «پایه دولت منتظم» را ریخت و اینکه سخن امیر را با توجه به آن سابقه فهمید، درباره معنای گفته میرزا تقی‌خان می‌نویسد که آن را باید «با توجه به شرایط تاریخی زمان» فهمید، و اصطلاح کنسلیطوسیون، «به ظن قوی»، به «نوعی دولت منتظم» اطلاق شده است. «یعنی اداره مملکت را بر پایه قواعد مشخصی استوار ساختن و حقوق و جان و مال افراد را از اعمال خودسرانه مصون داشتن» آدمیت می‌افزاید: «به تعبیری دیگر، نفی سنت مالک‌الرقابی و اینکه هرگاه یکی از ارکان دولت مورد اتهامی قرار گیرد، بدون رسیدگی حکمی صادر نگردد»

(طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۵۲-۱۵۱). پژوهشگری دیگر افق بلندمدت اصلاحات امیر را در راستای توسعه سیاسی ایران این گونه تحلیل می‌نماید: «از زمینه‌های دیگری که امیر کبیر با آگاهی به آن مبادرت ورزیده، پایه‌گذاری تفکر سکولاریستی در حکومت است.» «همو» به نقل از آدمیت می‌آورد سیاست مذهبی امیر دو جهت ثابت و مشخص داشت: «جدایی دین از سیاست و کاستن نفوذ روحانیت و منع دخالت آنان در سیاست، و تسامح و تساهل مذهبی بر پایه‌ی رعایت حقوق اقلیت‌های دینی و حق آزادی پرسش و پاسخ» (رهبری، پیشین: ۱۰۸). اکنون سؤال اساسی این است که قصد امیر از پذیرش ریسک چنین بدعتی چه چیزی می‌توانست باشد؟ در سطحی‌ترین تحلیل نیز نمی‌توان اقدامات امیر کبیر را فارغ از درک وی از تحولات تجربه‌شده مدرن در جوامع اروپای باختری در نظر داشت. بنابراین استراتژی امیر کبیر علاوه بر مبارزه با فساد داخلی و مهار خودکامگی بر روی سازوکارهای مقوم میثاقی ملی یا قانون در نگرش و بینش ایرانیان تمرکز داشته است. با برداشت از شق فرهنگی مدرنیته، محدودیت دامنه سلطنت «مستقل»، مقوم آزادی در عرصه اندیشه و عمل به پشتوانه قانون است.

### موانع ساخت‌مند اصلاحات از رخوت فرهنگ تا نقیمت دولت

عصر حضور امیر در سپهر کارگزاری ایران دوره تعمیق بحران است. بحران‌های درهم‌تنیده سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سیر حرکت ایران بر لبه پرتگاه نیستی را نشان داده است. این وضعیت از آنجا که به فهم امیر رسیده بود ناشی از فقدان نظم و میثاق ملازم آن یعنی قانون بود. امیر تزلزل سامان اجتماعی که زمینه انحطاط داخلی و دخالت و نفوذ بیگانگان را به بار آورده بود در عملکرد و کردار چند گروه عمده اجتماعی می‌داند. نخست کردار و افکار حاکمان (خودکامگی سیاسی حاکمان و بی‌اعتنایی آنان از رنج عمومی جامعه از یک‌سو و ناتوانی و بی‌خبری از اوضاع جهان پیرامون از سوی دیگر)؛ درک امیر کبیر از فقدان قانون به‌خلاف در روابط سیاسی و اجتماعی نبود بلکه ضعف دولت در ایران مزید بر بازتولید بحران گردیده بود. «آقا محمدخان که مؤسس سلسله قاجار بود اصولاً از درک روابط حاکم بر پدیده‌ای به اسم دولت ناتوان بود. گرچه جانشینان وی تلاش‌های در راستای سامان سیاسی

دولت دنبال کردند اما تلاش برای یک بوروکراسی گسترده همواره به شکست انجامید» (نفیسی، ۱۳۳۵: ج اول، ۷۲). دوم، فقدان درک فرد و جامعه از مفهوم «حق» که ملازمتی تام با بی قانونی در رابطه حکومت با مردم و مردم با یکدیگر داشت؛ چراکه «قانون به معنی مجموعه‌ای که حدودمرزی برای اعمال قدرت دولت تعیین کند و آن را پیش‌بینی سازد در کار نبود. جایی که حقی وجود نداشته باشد از قانون هم خبری نیست. به عبارت دیگر، جایی که تفاوتی بین قانون و اراده دلبخواهانه قانون‌گذار وجود نداشته باشد، مفهوم قانون زائد می‌شود - ولو مجموعه‌ای از قواعد و مقررات وجود داشته باشد که هر ساعت بدون حساب و کتاب معینی قابل تغییر باشد. اصلاً معنای استبداد یا حکومت دلبخواهی دقیقاً همین است» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۹-۸). سوم، حضور پر قدرت نیروهای مخالف تغییر اعم از روحانیون و امرای حکومتی و ایلات گریزان از تمرکز سیاسی. در قیاس با کشورهای اروپایی سده نوزدهم و حتی اسلاف تاریخی خود؛ صفویان، دستگاه حکومتی قاجاریه فاقد مشروعیت کافی بود. چراکه «در عصر صفویه یک اندیشه سیاسی منسجم و روشن که بتواند مسئله غصبی بودن حکومت را مرتفع نماید به وجود نیامد» (Mangol, 1982: 19). حال آنکه نظریه ولایت عامه فقها پیش‌تر و در دوره حکمرانی فتحعلی شاه پرورده شده بود. چنین نقیصه‌ای بی تردید از چشم تیزبین امیر به دور نمانده است.

شاهان قاجار در تطور حکمرانی خود علاوه بر نگرانی از بابت شورش رقبای درباری و ایلات مختلف زیر سایه سنگین علمایی مذهبی حکم می‌راندند. گفتمان سیاسی شیعه در تطور تاریخی خود بر این نکته تفتن یافت که به نمایندگی از امام معصوم ولایت عامه مسلمین به علمای شیعه می‌رسد و حضور شاه در سپهر سیاسی جامعه شیعی ولو اینکه عادل نیز باشد نامشروع و حکومت وی غصبی است. به‌طور کلی، مناسبات سیاسی با دولت قاجار بیانگر آن است که دولت نه تنها نماینده جامعه ایرانی نبود؛ بلکه از درک مؤلفه‌های مدرن مشروعیت عاجز مانده بود. بنا به گفته «لرد کرزن» «تمیز دادن نظام سنتی خودگردانی - که یکی از آفات اقتدار دولت و موانع اصلاحات امیرکبیر بود - از شیوه نوین نمایندگی سیاسی دشوار بوده است» (Curzon, 1892.1.437). «نیکو کدی» که سال‌ها به‌عنوان کارگزار سیاست خارجی در ایران فعالیت نموده است بر آن است که: فقدان علاقه و زمینه‌سازی

دولت برای ایجاد کارخانه‌ها، جلوگیری معاهده‌های خارجی از وضع تعرفه‌های ترجیحی برای حمایت از محصولات داخلی، فقدان یک نیروی کار آماده، کمبود امکانات حمل‌ونقل داخلی از جمله عواملی بودند که سیاست‌های اصلاحی را در دوره قاجار به شکست مواجه نمودند» (کدیور، منوچهر، ۱۳۸۲:۱) و بالاخره رخت بر بستن علم و دانش در ساحت اجتماعی جامعه و رواج یافتن جمود، خرافه و جهل عمومی.

### از نفی خودکامگی تا اندیشه «دولت منتظم»

به نظر می‌رسد که امیر ایده خود را برای مهار خودکامگی سلطنت بر فلسفه مقاومت و قدرت جامعه استوار نموده است آنجا که دست به سوی طبقات غیر حامی وضع موجود، تجار و بازرگانان دراز می‌نماید. به جرئت می‌توان گفت که امیر با افزایش آگاهی عمومی از یک طرف و گرایش به صنعتی شدن کشور از سویی دیگر سعی به برآمدن طبقات نوظهور اجتماعی در ایران سده سیزدهم داشته است. توجه به دستاوردهای فرهنگی مدرنیته تغییر در ساختار ایلی ایران عصر ناصری را با ترک انداختن در ساختار اجتماعی پیشا مدرن ایران نوید می‌داد. دورنمای نهادینگی میثاقی عمومی همچون قانون سیاست محوری ایلی مرسوم را با چالش جدی مواجه می‌نمود که همین را می‌توان اساسی‌ترین برنامه امیر کبیر به منظور گذار ایران از یک جامعه سنتی به مرحله تکامل تدریجی و پیش‌درآمد بینا ذهنیتی تغییر دانست. کسروی در توصیف خودکامگی صاحبان قدرت در ایران عصر قاجار می‌نویسد: «فلان دیه دار پیش می‌افتاد و همه زمین‌ها را به نام دیه خود ثبت می‌داد... دارنده آن دیه اعتراض می‌کرد و عرض حال می‌داد ولی چون دلیلی بر تصرف یا مالکیت خودش در آن زمین‌ها نمی‌دانست کاری پیش بردن نمی‌توانست و ناچار شده روستائیان را به پیکار و زد خورد برمی‌انگیخت» (کسروی، ۱۳۳۵: ۳۰۱) هم او در فرازی می‌نویسد: «چنددستگی‌های شهرهای بزرگ شکل‌های مختلف داشت. مثلاً اهالی تبریز و کرمان به فرقه‌های شیخیه و متشرعه تقسیم می‌شدند. این دسته‌ها علاوه بر پرهیز از روابط با یکدیگر خودسرانه در ماه محرم به زدو خورد می‌پرداختند (کسروی، ۱۳۴۰: ۱۳۵). پژوهشی دیگر به این نتیجه رسیده است که امیر: «محدودیت اقتدار سلطنت در جوهره اندیشه ملی‌گرایی را مطرح می‌نماید در شرایطی

که سیاستمداران سنت‌گرا و واپس‌گرا بر حقوق مطلقه سلطنت تأکید می‌ورزیدند و برای قاطبه ملت کمترین حق و حقوق سیاسی قائل نبودند» (ازغندی، ۱۳۷۶: ۹۵) «پیشرفت‌هایی اقدامات اصلاحی امیر، در زمانی اندک شکفت‌انگیز بود، اما بدیهی است که آن اقدامات می‌بایست در محدوده اصلاحاتی در درون سلطنت مستقل باقی می‌ماند. اقدامات امیر کبیر با اصلاحاتی در درون سلطنت مستقل آغاز گردید، اما آن اصلاحات در صورتی به نتیجه می‌رسید که قانون اساسی استقلال سلطنت را محدود می‌کرد. هیچ اصلاح سیاسی نمی‌تواند از ظاهر مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به باطن ساختار قدرت میل نکند. تردیدی نیست که امیر کبیر، به‌عنوان اصلاح‌طلبی راستین و پیگیر، به این نکته التفات پیدا کرده بود. چرا دولت قاجار در قیاس با آنچه امیر از مناسبات سیاسی حاکم بر ترکیه عثمانی و دیگر دول اروپایی دریافته بود قابل قیاس نبود. بنابراین اصلاحات امیر تا جایی پیش رفته بود که می‌بایست در مناسبات قدرت میان او و ناصرالدین شاه تجدیدنظر عمده‌ای می‌شد؛ در نامه‌های میرزا تقی‌خان به شاه نیز اشاره‌های به این امر آمده است و از مضمون آن نامه‌ها می‌توان به این نکته پی برد که، به‌هرحال، اگرچه امیر کبیر، در عالم نظر، سخنی از مشروطیت سلطنت و انتقال حکومت به صدارت به میان نمی‌آورد و رعایت مقام شاه را می‌کند، اما در عمل، او مستقل بودن سلطنت را نمی‌پذیرد.» (طباطبایی، پیشین: ۱۵۳).

او لزوم آگاهی ملت نسبت به امور خود و حتی اطلاع از امور دیگر ملل را با نشر کتاب و اخبار در دستور کار قرار می‌دهد. و درعین حال حفظ ساختار را متناظر با پیشبرد اصلاحات و با جانب احتیاط ملازم می‌داند. جان فوران که اقدامات امیر کبیر را برمی‌شمارد مدعی است: «که او با اتخاذ چنین سیاست‌هایی درصدد است قاجاریه را هم در مقابل نا به سامانی‌های داخلی و هم فشارهای خارجی حفظ نماید» (فوران، ۱۳۷۷: ۲۴۷). اما به نظر می‌رسد که اولویت اول، ولی پنهان امیر کبیر چیزی جز تحول در ساختار جامعه ایرانی برای پیشرفت و ترقی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نبوده است. این نکته را می‌توان در اصرار و تأکید وی به (آبونه) یا اشتراک افراد و طبقات متمول به روزنامه وقایع اتفاقیه دریافت. آیا جز این است که وی درصدد تحول در اذهان طبقات بالای جامعه است؟ به‌طور حتم، امیر به برتری انگلستان از همه لحاظ نسبت به دیگر دول مطرح جهان پی برده

است «خیال کنسلیطوسیون» یا مشروطیت قدرت سیاسی درک درست وی از لوازم یک تجربه سیاسی موفق است، تجربه‌ای که حاصل قرن‌ها مبارزه آگاهانه مردم بریتانیا تا حصول مشروطیت قدرت بوده است. جهاد امیر مبین آن است که نجات ایران از بحران، با حفظ ساختار حاکم، و مبتنی بر پذیرش اصلاحات، و تعمیق قانون با ابتناء بر تعامل با حاکمیت مشروطه امکان‌پذیر است. درعین حال، آن هنگام که با شاه قاجار مکاتبه می‌نماید درصدد است با متعهد نشان دادن کارگزار دولت، سنت پاسخگویی قدرت در برابر مسئولیت را جاگیر نماید.

بنابراین امیر کبیر آشکارا علاوه بر ضعف عمومی ایران در مقابل بیگانگان، بر مشکلات داخلی کشور اعم از فقر و عقب‌ماندگی عمومی، سنت‌گرایی متصلب دینی و ظهور اندیشه‌های رقیب و ستیزش‌گر نظیر بابیه، استبداد و خودکامگی دستگاه حاکمه به همراه تبار سنتی و فرهنگی-اجتماعی آن، و مهم‌تر که همواره، به‌عنوان مقوم بازتولید تاریخی موارد فوق عمل نموده یعنی، خواب گرفتگی وجدان عمومی جامعه ایرانی و انحطاط ساختار سیاسی اطلاع پیدا کرده است. تلقی امیر از مشروطیت قدرت بر سد راه خودکامگی و قاعده‌مند نمودن قدرت سیاسی تأکید دارد. به‌طوری که بعدها کاتوزیان تداوم وضعیت «نا به سامان اندیشه و عمل سیاسی در ایران را ناشی از تجزیه‌ناپذیری قدرت می‌داند» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۶۹). با این حال، اصلاح‌طلبی دیوان‌سالارانه اعتبار خود را در این باور عمومی شرقی، که اصالت را به دولت می‌داد، اخذ می‌نماید. در اندیشه شرقی دولت فعال مایشاء جوامع انسانی بوده است. اصلاح و آبادانی تنها از دولت برآمده است و بر اراده و قوام دولت استوار مانده است. دولت شرقی در اساس ماهیتی فرازمینی یافته است و خودکامگی آن تنها بر پایه این منطق قابل توجیه بوده است. زیرا که دولت و به تعبیری تاریخی «سلطان» و یا «شاه» در اندیشه ایرانی فلسفه وجودی خود را در شرق پنهانور، بر مقوله‌ی ایجاد امنیت و تضمین «عدالت» توجیه نموده است. تجزیه‌ناپذیری ساخت قدرت سیاسی در ایران، بازماند تاریخی اندیشه «ظل‌اللهی» ایران باستان بوده است که چنین باورهایی را در تطور تاریخ خودکامگی بازتولید نموده است. امنیت در جغرافیای سیاسی گسترده و متکثر ایران‌زمین همواره از تمرکز قدرت سیاسی و نظامی به دور نبوده است. اما اکنون این نگاه به قدرت و شیوه اعمال آن به



پندار امیر که متأثر از دستاوردهای دولت مشروطه غربی است ملازم یک ساختار سیاسی سنتی در عصر هجوم مدرنیته نیست. دولت در «عصر وستفالی» دولت متعهد و مشروط است. بنابراین اگر درک امیر کبیر از چنین فقراتی را ناکامل بدانیم در تحلیل درستی از شرایط وی و تطور اصلاحات در ایران ناکام خواهیم ماند ولی اگر غیر از این است، توجه امیر بر مؤلفه‌هایی همچون نشر کتاب، اشتراک روزنامه، برکشیدن افراد غیر قاجاری به عرصه حکومت، خیال قانون اساسی یا «کنسلیطوسیون» و اصرار بر نظم و پاسخگوی در ارکان حکومتی، همگی حلقه‌های مفقوده‌ای از ساختار اجتماعی یک جامعه به سامان هستند که امیر، بروز و ظهور آن را بلوغ پایه‌های مدنی جامعه و دولت «منتظم» به قانون در ایران در نظر گرفته است. بر این اساس به نظر می‌رسد که امیر کبیر بر آن است تا با گشودن چشم ایرانیان با واقعیت‌های مدرن زمینه‌آشنایی آنان را با ساختارهای اجتماعی جدید و شیوه‌های حکمرانی نوپدید فراهم آورد. چراکه تا قبل از ورود مؤلفه‌های فکری مدرن به ایران و به‌خصوص دوره برآمدن امیر کبیر، «در اندیشه سیاسی ایرانیان عصر باستان، غایت زندگی دنیایی و به پیروی از آن غایت زندگی سیاسی کوششی است در جهت زیستن در چارچوب نظم کیهانی. بر پایه این باور «برای اینکه نظم عالم انسانی با کیهانی قرین باشد و برای اینکه جامعه انسانی با جامعه فرجامین، که در دوره دیگر در عالم پدیدار خواهد شد، تناظر داشته باشد باید شاهی آرمانی بر آن حکومت کند» (پولادی، ۱۳۸۵: ۳۶ - ۲۱).

این تداوم اندیشه نسبت به ساخت قدرت سیاسی در باور عمومی ایرانیان دست‌کم تا ابتدای قرن سیزدهم بنیان ساختاری مشروعیت سیاسی حاکمیت را پوشش می‌دهد. هرگونه تلقی ماورایی از مشروعیت قدرت سیاسی فی‌نفسه با ایده مشروطیت قدرت سیاسی و تجزیه‌پذیری آن در تعارض است. تحلیل این موارد که تاریخ بر صحت آن‌ها گواهی می‌دهد نشان از آن دارد که به‌طور حتم امیر کبیر نیز که خیال «کنسلیطوسیون» در سر می‌پروراند بر شناخت کافی از کانون مرکزی بحران - قدرت خودکامه شاه - و حساسیت نسبت به حفظ حریم آن اشراف داشته است. نتیجه نهایی برای امیر کبیر آن است که استبداد رأی ناشی از قدرت خودکامه، نافی هرگونه سازوکار موجود یا «قانون» به‌عنوان میثاقی ملی است. فهم اصلاح طلب دیوان‌سالار از چگونگی بحران به دست می‌دهد که کانون بحران‌ساز خود نیز

بر وجود و ژرفای بحران واقف است اما حفظ قدرت خود کامه شاهانه را بر حل بحران ارجح می‌داند. بنابراین وجه بارز اصلاح طلب دیوان سالار از دیگر رجال هم عصر درک همه جانبه از استلزامات زمان خود بود. هم ضرورت اصلاح نظام تدبیر را گوشزد می‌نماید و هم اینکه لوازم آن را در کاربست امکانات جدید یادآور می‌شود.

### امیر کبیر و بازسازی جامعه مطلوب

آدمیت اهداف امیر را این گونه خلاصه می‌نماید: «نوآوری در راه نشر و فرهنگ و صنعت جدید، پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابل با تعرض خارجی، و اصلاحات سیاسی مملکتی و مبارزه با فساد اخلاق مدنی» (آدمیت، ۱۳۵۴: ۱۲۳). امیر کبیر تحقق اهداف خود را در کاربست چه مکانیسم‌های دنبال می‌کند؟ چگونه و چرا وی به ضرورت تغییر پی برده است؟ درک امیر از ضرورت اصلاحات با توجه به تجارب حضور در خارجه بر تحولاتی تداوم می‌یابد که او در جامعه پیشرفته تر عثمانی لمس کرده است. بنابراین امیر کبیر راهی جز پناه بردن به سازوکارهای بنیادین از جمله آگاهی عمومی و به کارگیری دستاوردهای فرهنگی مدرنیته ندارد: «مسئله آموزش عمومی به جدی با امیر شروع می‌شود قبل از امیر روزنامه میرزا صالح وجود داشته که متروک شد. امیر نشر دانش و مطبوعات را به شیوه‌های مختلف شروع کرد. تا امیر زنده بود سیاست وی بر انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه حاکم بود. امیر به این نکته که روزنامه و آموزش بر چه راستای حرکت کند وقوف داشت و آن را رعایت کرد» (رضا قلی، ۱۳۷۷: ۱۲۸). در مورد روزنامه و کارکرد آن، نظر وی بر «اطلاع یافتن دولت از اوضاع جهان، و دیگر، پرورش عقلانی مردم و آشنا کردن آنها بادانش جدید و احوال دیگر کشورها بود» (همان: ۱۳۶). امیر «روزنامه را بدان جهت می‌خواست که «بر دانش و بینش آنها بیفزاید» و نیز «سبب دانایی و بینایی اهالی دولت علیه شود...» (همان: ۱۲۸) امیر مقرر کرده بود که هر کس در سال ۲۰۰ تومان حقوق دیوانی دارد، به ۲ تومان اجیر (آبونه) روزنامه شود و کلیه رجال، و کدخدایان و رجال شهری و... را ثبت نام کرده بود که روزنامه «اجیر شوند» و از این طریق به کم و کیف دنیا مطلع گردند» (رضا قلی، همان: ۱۲۹).

حساسیت امیر نسبت به اهمیت و کارکرد روزنامه و امید به اصلاح ضعف آگاهی، و دانش مردم هم عصرش را، در این فقره از دستورات او به خوبی می‌توان فهمید. سعی ما بر اثبات این عقیده اغواگرانه نیست که امیر، بر بنیان‌های نظری اندیشه سیاسی مدرن غرب و سازوکار «جامعه مطلوب» اشراف تام یافته است، بلکه تدقیق در سودای امیر دست کم ما را به پذیرش این واقعیت رهنمون می‌نماید که او، نه تنها نسبت به شناخت از غرب و شرایط برتری و پیشرفت آن، بلکه ضرورت بازخوانی و ارزیابی تجربه زیسته ایرانی را نیز دریافته است.

روی هم رفته گرایش به تغییر در باورها و اندیشه‌های اجتماعی ایرانیان که مختص به درباریانی انگشت‌شمار، اندیشمندان و جهانگردانی محدود شد از لابه‌لای ارتباطات فرهنگی و تجاری با غرب نضح گرفته بود. آشکار است که امیر با علم به تجربه اروپاییان جویای تحول فرهنگی ایران است. هابرماس هم که سیر تاریخی مدرنیته در اروپایی باختری را بررسی می‌نماید، بر آن است که پیش شرط تحقق کامل مدرنیته، جامعه برخوردار از «حوزه عمومی» مختار شهروندان است. «شرط ورود به حوزه عمومی ادبی «سواد و آموزش» بود و شرط ورود به حوزه عمومی سیاسی «سواد و آموزش» به اضافه «سرمایه» بود. هر دو معیار [سواد و سرمایه] عملاً به گروه واحدی تعلق داشت، زیرا در آن زمان فقط صاحبان سرمایه قادر بودند به کسب سواد و آموزش بپردازند» (هابرماس، ۱۳۸۳: ۱۳۸). «همان‌طور که ملاحظه می‌شود اصلاحات امیر کبیر یک «انقلاب از بالا» بود. به سختی می‌توان به گوشه‌ای از حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران را در نظر گرفت که اصلاحات امیر بر آن تأثیری نگذاشته باشد» (زیباکلام، ۱۳۷۸: ۱۷۲).

به نظر می‌رسد که هم نبود سواد و آموزش و هم فقدان سرمایه از چشم تیزبین اصلاح‌طلبی چون امیر کبیر به دور نمانده است. جهد امیر بر به کارگیری امکانات فرهنگی مدرنیته از قبیل روزنامه که او سعی بر کارکرد آگاهی‌بخشی‌اش دارد نه تنها کاربست تجربه غرب برای گذار به حوزه عمومی سیاسی است بلکه وی بر آن است تا با کار بر روی طبقات توانگر جامعه، زیست اجتماعی ایرانیان را به سمت ساختار طبقاتی مشابه کشورهای باختری اروپا سوق دهد. بنا بر دیدگاهی دیگر: «امیر در روسیه افق‌های دیگری را دیده بود، در

«ارزروم» فکر اصلاحات را لمس کرده بود، و بالاخره از طریق ترجمه آثار غربی، تا حدودی بافکر و اندیشه اروپایی آشنا شده بود» سپس همو از امیر نقل می‌آورد «حتی خیال کنسلیطوسیون مشروطه را داشت و منتظر موقع بود» (معمد دزفولی، ۱۳۹۴: ۱۱۳). آدمیت همچنین گستره‌ی مبانی معارف امیر از دستاوردهای مدرنیته به منابع غنی‌تر، یعنی «سرچشمه دیگر اندیشه‌های وی ترجمه کتاب‌های خارجی به‌خصوص فرانسوی» (آدمیت، امیر کبیر و ایران: ۲۲۰) می‌داند.

اما اکنون سؤال این است که امیر کبیر چه برداشتی از «کنسلیطوسیون» می‌توانست داشته باشد؟ با توجه به کیفیت تحولات برآمده از زمامداری سه‌ساله امیر به نظر نمی‌رسد که وی برداشتی سطحی از مشروطیت قدرت پیدا کرده باشد. او دست به تأسیس دارالفنون می‌زند. اقدام به انتشار روزنامه وقایع‌اتفاقیه می‌نماید. هر کدام از دو ابتکار امیر، دست کم در حوزه کارویژگی یک کارگزار شرقی تابع نظام‌های استبدادی، نوعی ابتکار عمل بوده‌اند. اما جامعه هدف این به‌اصطلاح ایده‌های نو و برنامه‌های امیر کبیر می‌توانسته‌اند چه کسانی، گروه‌ها و طبقات اجتماعی بوده باشند؟ با توجه به ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران میانه‌ی عصر قاجار، که دلالت بر بی‌سوادی جامعه، از یک‌طرف و فقدان طبقات اجتماعی مستقل از حکومت از سوی دیگر دارد به نظر نمی‌رسد که مخاطبان نهایی آرمان امیر، فقط شاهزادگان قاجاری و علمای دینی و به یک تعبیر، طبقات نزدیک به مناسبات قدرت سیاسی بوده باشند؟ اگرچه پاره‌ای از هر دو قشر مذکور در روند تحولات منجر به مشروطیت که مآلاً پیامد اصلاحات نسل اول است نقش به‌سزایی داشته‌اند. برداشت ما این است که امیر کبیر با ایده‌ی برکشیدن افراد نوظهور در سپهر سیاسی ایران به دنبال شالوده‌شکنی در ساختار اجتماعی جامعه به‌منظور به‌چالش کشیدن مناسبات استبدادی کهن بوده است. چراکه تقریباً همه وزرا و صاحب‌منصبان بالای سیاسی، نظامی و اداری به خانواده‌های اعیان و اشراف قدیمی تعلق داشتند (اشرف، ۱۳۷۲: ۱۰۵). اگرچه از برنامه‌ها و ایده‌های امیر کبیر به «استبداد منور» نیز یاد می‌نمایند اما آنجا که «خیال کنسلیطوسیون» در سر داشت می‌توان بر برداشت وی از واقعیت سیاست، دو گونه نظر انداخت: اول اینکه «خیال کنسلیطوسیون» در اندیشه امیر بیانگر درک وی از تنوع در شیوه اعمال قدرت سیاسی یا شکل‌های متفاوت زمامداری سیاسی در جهان

پس از عصر روشنگری اروپایی است. یعنی اینکه امیر به طور کاملاً ملموسی درصدد آشناسازی جامعه‌ی ایرانی بر وجود نظام‌های سیاسی متفاوت، ناشی از تجربه بشری بوده است. امیر به خوبی دریافته بود که شیوه مرسوم «سلطنت مستقل» یا قدرت خودکامه استبدادی که ریشه در باور داشت‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان داشت، نه تنها مقوم ترقی و پیشرفت ایران نیست بلکه، مسبب انحطاط تاریخی آن نیز بوده است.

دوم اینکه همان‌طور که پیش‌تر اشاره رفت از آنجا که امیر کمابیش با آثار فلاسفه و پوزیتیویست‌های غربی که تبلور آن را در سعی اش بر ترجمه مقالات اروپایی در وقایع اتفاقیه و اصرار بر نشر اندیشه‌های جدید و آثار علمی غرب می‌بینیم به این درک درست از اهمیت جامعه‌ی قوی برخوردار از وجود طبقات مستقل و نوحوا برای برون‌رفت ایران از چنگال استبداد اشراف یافته بود. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد التزام قهری افراد و طبقاتی خاص که توان تهیه و خوانش روزنامه را داشته‌اند بر اشتراک روزنامه وقایع اتفاقیه تلقی‌های متفاوتی را به ذهن متبادر می‌نمایند. به نظر می‌رسد امیدواری امیر به حضور هرچند ناخواسته افراد و گروه‌ها به عرصه اجتماع و از طریق کسب اطلاعات جدید، لزوماً بر امکان تغییر در جهان‌بینی افراد دست کم در کارگزاران و طبقات تاجر پیشه که سابقه ذهنی ارتباط با دستاوردهای تجدد را یافته‌اند، امکان‌پذیر نموده است. و بدین وسیله نوید گذار به جامعه مطلوب متأثر از یک تجربه زیسته متفاوت در درازمدت چندان غیرقابل تصور نمی‌نموده است. و سوم اینکه، به قطع، امیر امتناع جامعه و بخصوص طبقات ممتاز از همراهی و فقدان طبقه حامی تغییر را، مؤثر بر ناکامی اصلاحات عباس میرزا و قائم مقام از حافظه تاریخی خود به دور نداشته است. همچنین او در اصلاح امور مدنی و دستگاه قضایی کوشیده و به‌طور قطع درک عنصر ایرانی از «حق» و «قانون» را به جای «تقدیر و تسلیم» در پرتو این دگرگونی جستجو نموده است. و طی آن، «آزار و شکنجه متهمین و مقصرین قطع گردید و مقرر شد حدود مجازات باید متناسب با کیفیت جرم باشد. قبلاً حکام اختیارات نامحدودی داشتند و سلامت نفس یا شقاوت آن‌ها معیار طرز رفتار با متهمین و مجرمین بود» که این خود از آثار «حکومت بی‌قانون» بود (موتقی، پیشین: ۱۲۲). «در زمینه حقوقی امیر به تحدید و تعریف محاکم شرع و عرف و تخصصی ساختن و مدرن سازی این حوزه، مبارزه با قضات حکومتی فاسد، تأسیس

دیوان‌خانه عدالت و پی‌ریزی قوانین جزایی و حقوق فرعی پرداخت. از اصول عمده «نظم میرزا تقی‌خانی» این بود که حکومت به‌عنوان نماینده قدرت سیاسی دخل و تصرفی در قضاوت و امور حقوقی نکند؛ خواه آن مقام قضایی محضر شرع باشد، خواه دیوان‌خانه عرفی» (الگار، ۱۳۷۰: ۴۴). مؤلف امیرکبیر و ایران اصلاحات امیر را در جنبه‌های مختلف تفکیک می‌نماید: «یکی اینکه بر پایه قانون و عدالت نهاده شده بود. دیگر اینکه به تربیت ملت معطوف بود، و سوم اینکه رضایت و خرسندی خاطر مردم را ربود. مجموع آن نظام سیاسی متمایزی را ساخت که به آن «نظم میرزا تقی‌خانی» تعبیر گردید و این توصیف ضرب‌المثل مردم و دیوانیان بود» (آدمیت، ۱۳۷۲: ۱۶۴).

از آنچه گذشت، می‌توان با تحلیلی از برنامه‌های که امیرکبیر در سر پرورانده است دریافت که تحقق اصلاحات بدون در نظر گرفتن مقولاتی که ماتحت عنوان مفاهیم مرتبط با رویه فرهنگی مدرنیته می‌شناسیم امکان‌پذیر نبوده است. بی‌پرده باید گفت که درک درست امیر از منطق بحران مبتلابه ایران، ناشی از ناآگاهی ملت نسبت به حق حاکمیت خود، استبداد سیاسی و مسئولیت‌ناپذیری عناصر حکومت، فقدان خرد جمعی و نفی حقوق انسانی، انکار آزادی‌های سیاسی و اقتصادی در مواضع و برنامه‌های وی مستتر است.

### راه‌حل نهایی؛ «کنسلیطوسیون» و دولت منتظم

بنیان‌های نظری قدرت خودکامه‌ی استبدادی در ایران بر مشروعیت ماورایی قدرت سیاسی ریشه داشت. نظم سیاسی حاصل اراده و مطابق میل حاکمیت یکه سالار دور می‌زد. دال مرکزی مشروعیت حکومت در این گفتمان اندیشگی، عدالت بود که در پرتو حضور شاه آرمانی در سپهر سیاسی تبلور می‌یافت. پیش شرط تحقق وظیفه حکومت، ایجاد امنیت بود که در جغرافیای سیاسی متناسب با شرایط ایران ابتناء بر بسط ید حکمران داشت. با ظهور اسلام و درآمیختگی مؤلفه‌های فکری آن با اندیشه ایرانی در عصر میانه عدالت ذیل امنیت قرار گرفت، و امنیت (با ایده حفظ بیضه اسلام) در یک دگردیسی آرام بر صدر دغدغه‌های حاکمان سیاسی و شارحان دینی نشست. تا جایی که مشروعیت حکومت تنها بر منطق حفظ امنیت ولو با وجود سلطان جائز پذیرفته شد. با ظهور مدرنیته و تفوق همه‌جانبه غرب مسیحی

با دنیای شرق و از جمله ایران، نارسایی «سلطنت مستقل» عیان شد و از چشم‌انداز مشروعیت سیاسی، رنگ از رخساره «نظم کهن» پرید. بنابراین به تبع هرگونه دگرگونی در باورمندی عمومی، ارائه یک پارادایم مقبول در چارچوب یک منطق جایگزین دیگر قابل توجه می‌نمایاند. روی هم رفته آنچه به بحث ما مربوط می‌شود اشراف امیر کبیر بر اوضاع ایران، نارسایی ساختار قدرت و مقومات رهایی از شرایط نابسامان آن بوده است.

نکته‌ای که به‌طور قطع اصلاح طلب دیوان سالار را به این نتیجه رهنمون کرد این بود؛ که پذیرش و حقانیت شاه در باورمندی سنتی، از منظر اتباع تا این زمان مورد تردید قرار نگرفته است و حجیت عقل فردی در اداره امور و در قالب وجه «ظل‌اللهی» شاه بر این تلقی عمومی جامعه استوار مانده و باور به خرد جمعی بدعتی باطل و ناصواب است. بنابراین سازوکار امیر کبیر برای دست کم، تغییر در این باور عمومی، هشدار نسبت به معادلات جهان نو و تغییر در کارکرد دولت است. این پارادایم همچنان که طباطبایی (۱۳۹۳) تشریح می‌نماید صور تاریخی آن از دالان ارتباطی «دارالسلطنه تبریز شروع» و با مساعی عباس میرزا و قائم مقام تداوم یافته به سپهر سیاسی ایران وارد، و سپس با مرگ آن‌ها عقیم مانده بود. وجه بارز اصلاحات امیر کبیر اما، درک درست وی از فقدان نظم و قانون، و تحلیل ژرف وی از نقصان در اندیشه و عمل حاکمان و جامعه نسبت به آن است. سازوکار ایجابی امیر کبیر در تحقق اصلاحات تمرکز بر نظمی همه‌جانبه بود. «نظم میرزا تقی‌خانی» حل بحران ایران را در عقلانی کردن گام به گام دولت و آگاهانیدن مردم از حق حاکمیت خود اما به صورت تدریجی و عادت به «نظم و قانون» می‌دانست. توجه به این امر، از طریق انتشار روزنامه و آگاهانیدن عموم همان‌طور که خواهد آمد زمینه‌سازی برای «کنسپیتوسیون» یا مشروعیت قدرت سیاسی را دنبال می‌کند. دو نکته بارز در «کنسپیتوسیون» امیر کبیر مستتر است: اول آنکه «کنسپیتوسیون» در صورت تحقق و به صورتی تجربی در قالب یک میثاق عمومی یا «قانون اساسی» تبلور می‌یافت بنابراین جامعه‌ی فاقد روح جمعی را در پناه و امید، به ملجائی همگانی صبغه ملیت و نوید امنیت می‌بخشید. دوم اینکه، توجه عموم به ایستاری در قاموس ملیت، فارغ از نیاز به اقتدار ملوکانه و خرد فردی شاه، که تا آن زمان دال مرکزی گفتمان اندیشه

سیاسی دیرین بود، جاناندازی یک حس مشترک مقوم مسئولیت اجتماعی اهالی ایران و پیشرفت مملکت را در درازمدت فراچنگ می‌آورد.

در گفتمان اصلاح‌طلبانه امیرکبیر دال سیاسی کردن دست‌کم طبقات بالای جامعه و تلاش در جهت سوقِ علائق اجتماعی آنان به سمت و سوی مسائل عمومی جایگاه پایه‌ای دارد. به نظر می‌رسد با توجه به مقتضیات آن روز ایران، درک کاملی از بنیان‌های مدرنیته توقعی بیجا بوده است و دست‌کم در آن دوره امکان‌پذیر نبوده است. اما شواهد موجود در افکار و اعمال امیرکبیر نشان از آن دارد که برای امیرکبیر ترقی و تحول در ساختارهای اجتماعی ایران ملازمی تام با «نظم و قانون» دارد. این «فرضیه» که وی به‌ضرورت و اهمیت مؤلفه‌های مدنی و فرهنگی مدرنیته وقوف پیدا کرده بود. به تعبیر دیگر هم‌آوایی نظری اصلاحات دیوان‌سالارانه و حفظ ساختار حاکم در «سلطنت منتظم» آن‌طور که امیر از موانع خارجی و داخلی «کنسلیطوسیون» درک کرده بود «حاصل دیالکتیک اندیشه نوآیین و سنت دربار» بود. اصلاح‌طلبان دیوان‌سالار ایران از جمله امیرکبیر با علم به امتناع جامعه‌ی ایرانی از درک حداقلی از مدرنیته و بازخوانی از تجربه تلخ اسلاف خود -عباس میرزا و قائم‌مقام- بر وجه استدلالی بودن خرد سیاسی مدرن اذعان پیدا کرده بودند اما، از نهادینگی آن به دلیل ناسازگاری فرهنگ عمومی و نارسایی نهادهای حکومتی و دخالت بیگانگان در عرصه عمل و اندیشه ناکام ماندند. بنا بر این فرضیه، در گفتمان اصلاحات، خیال «کنسلیطوسیون» که در برقراری قانونی برای اعاده نظم تجلی می‌یافت، مقومی در نظر گرفته می‌شد که با کمک آن دست‌کم ساختار حکومتی ایران را، پذیرای مؤلفه‌های بنیادین مدرنیته از جمله «دولت منتظم» می‌ساخت. تبدلی که در ساخت قدرت خودکامه به سمت قدرت متمرکز و مشروط، متناظر با قانونمندی در روابط اجتماعی افراد و همین‌طور روابط حکومت و مردم با گفتمان «نظم میرزا تقی‌خانی» در چارچوب «دولت منتظم» تجلی می‌یافت بر دهانه فساد «سیستماتیک» لگام می‌زد و همین برداشت ما از اصلاحات امیرکبیر است.



## نتیجه

امیرکبیر اصلاح‌گری دیوان‌سالار به‌دوراز افکار و ایده‌های انقلابی بود. وی به‌عنوان کارگزارى اندیشمند که در درون ساختار حاکمیت قاجارها به مناصب قابل‌اعتنایی دست‌یافته بود، در پرتو ارتباطات دیپلماتیک با دول خارجی، افول تدریجی اعتبار دولت ایران در عرصه بین‌الملل و انحطاط داخلی آن را دریافته بود. امیر عالمانه درصدد نجات ایران و برون‌رفت آن از وضعیت بحران برآمد. امیرکبیر اما با درکی ژرف در تطور ناکامی‌ها، متوجه پیامدهای خودکامگی شد و درنهایت پی به فقدان «قانون» برای حل بحران ایران برد. دست‌گذاشتن بر روی ضرورت «کنسپتوسیون» و اهمیت مشروطیت قدرت در اصلاحات امیر، ارزیابی درست وی از منشأ بحران را نشان می‌دهد. به نظر وی اکنون زمانه ظهور پدیده دولت-ملت است و لازمه آن ایقان دستگاه حکومت و جامعه به «نظم» و تجلی‌گاه آن اعمال «قانون» است. مع‌الاسف به دلیل تناقض شدید در روابط ساختارهای سیاسی و اجتماعی حاکم با اعمال و افکار اصلاح‌گرا نه‌اش ناکام ماند. تأکید وی بر احیای اقتدار دولت ایران علاوه بر آنکه هرگونه خودکامگی سیاسی را - در صورت «مجال» - با لگام «کنسپتوسیون» مهار می‌نمود زمینه برون‌رفت ایران از بحران همه‌جانبه نیز را فراچنگ می‌آورد.

ایده اصلاح ساختارهای معیوب و خروج کشور از بحران‌های درهم‌تنیده اجتماعی با تأکید بر اجرای «نظم» و التزام به «قانون»، نشر روزنامه دولتی و ترجمه و نشر مقالات و کتاب‌های علوم طبیعی و سعی در آگاهانیدن طبقات مختلف اجتماعی و اهتمام آنان به عملکرد و وظایف دولت برای درک عموم از شیوه‌های متفاوت و مدرن حکمرانی و وظیفه‌ای اجتماعی، زمان‌بر و تدریجی است که نه‌تنها از عهده یک شخص برنمی‌آید؛ بلکه نیازمند برنامه‌ریزی، مطالبه محوری جامعه و مهم‌تر، سوگیری مطلوب و ملی‌گرایانه نخبگان حاکم است. به همین سبب امیرکبیر نتوانست سازوکارهای سنتی و مخالف توسعه و ترقی ایران را به حاشیه براند و خود درنهایت قربانی اجماع نیروهای مخالف تغییر گردید. با این حال، ایده‌های اصلاح‌طلبی امیرکبیر اگرچه با مرگ وی ناکام ماند و درنهایت به عمومیت یافتن

مطالبه قانون خواهی در تطور تاریخی جنبش مشروطیت ساختارهای حکومتی و اجتماعی کهن را به تمکین و تسلیم به اصلاحات و تغییر در ساخت دولت واداشت.<sup>۱</sup>

## منابع

### فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، چاپ یازدهم، تهران، نشر نی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۷۲)، *امیرکبیر و ایران*، تهران، انتشارات خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۵)، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت در ایران*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران، نشر قومس.
- الگار، حامد (۱۳۷۰)، *پژوهشی در باب تجدد خواهی ایرانیان؛ میرزا ملکم‌خان*، مترجمان جهانگیر عظیمی و مجید نفرشی، تهران، نشر توس.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد بورژوازی در ایران (دوره قاجار)*، تهران، نشر زمینه.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۵۵)، *میرزا تقی‌خان امیرکبیر*، تهران، نشر قدس.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران، نشر فرزاد.
- بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷)، *سیاست در ایران*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران، نشر اختران.

---

۱. سپاسگزاری

با سپاس از زحمات استادان ارجمندم در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علوم تحقیقات دکتر علیرضا ازغندی، دکتر ابوالقاسم طاهری، دکتر کیهان برزگر، دکتر مجید توسلی رکن‌آبادی، دکتر صادق زیباکلام، دکتر توکلی و به یاد فرهیخته فقید دکتر احمد ساعی؛ روانش شاد.

- پولادی، کمال (۱۳۸۵)، *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام*، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
- ترکمان، فرح و امیر نیک‌پی (۱۳۸۹)، *تبیین جامعه‌شناختی ایدئولوژی و توسعه سیاسی در ایران معاصر*، تهران، نشر علم.
- حاجی قاسمی، علی (۱۳۸۴)، *اصلاحات؛ روندی برای همه فصول! جنبش سوسیال دموکراسی و یک قرن اصلاح‌طلبی*، تهران، انتشارات قلم.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۰) *تشیع و مشروطیت در ایران*، تهران، امیر کبیر.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۷)، *نخستین رویارویی اندیشه گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیر کبیر.
- رضا قلی، علی (۱۳۷۷)، *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*، تهران، نشر نی.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۷)، *مشروطه ناکام*، چاپ دوم، تهران، نشر کویر.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۷)، *سنت و مدرنیته*، تهران، نشر روزنه.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲)، *تأملی درباره ایران: جلد دوم نظریه حکومت قانون در ایران*؛ مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، تهران، نشر مینوی خرد.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲) *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، چاپ هفتم، تهران، نشر مرکز.
- کسروی، احمد (۱۳۲۵)، *زندگانی من*، تهران.
- کسروی، احمد (۱۳۴۰)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، چاپ چهاردهم، انتشارات امیر کبیر.
- کدیور، منوچهر (۱۳۸۲)، *اصلاح‌طلبان ناکام*، تهران انتشارات کویر.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، تهران، نشر رسا.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، *چالش‌های توسعه سیاسی*، تهران، نشر قومس.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴)، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، تهران، نشر دانشگاه تهران.

- مجدالملك، میرزا محمدخان (۱۳۵۸)، رساله مجدیة، تهران، نشر اقبال.
- مکی، حسین (۱۳۶۰)، امیرکبیر، تهران، نگاه نشر و ترجمه کتاب.
- مور، برینگتون (۱۳۶۹)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- معمد دزفولی، فرامرز (۱۳۹۴)، تاریخ اندیشه جدید ایرانی؛ منورالفکران و عصر روشنگری، تهران، نشر شیرازه.
- موتقی، احمد (۱۳۸۵)، نوسازی و اصلاحات در ایران (از اندیشه تا عمل) تهران، نشر قومس.
- نقیسی، سعید (۱۳۶۸)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، تهران، جلد اول، انتشارات بنیاد.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۳)، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی؛ کاوشی در باب جامعه بورژوازی، ترجمه جمال محمدی، تهران، نشر افکار.

### **References**

- Bayet, Mangol Philip. *Mysticism and Dissent, Thought in Ghajar Iran*, Syracuse University Press (1982) P, 79.
- Bode, De. *Travels, Ten Thousand Miles in Persia* (New York, 1902), p 435.
- Carman, Evan, *the European Reformation* (New York, 1991), Oxsford University Press, 19.
- Isawi, Charles. *The Economic History of Iran 1800 – 1914*, the University Chicago Press, (1971).
- Curzon, Georg. *Persia and Persia Question* (Londok, 1892), 1,437.
- Forbes, Leith. *Journeys in Persia and Kurdistan*. (New York, 1927), P, 47.
- Jasteen, Sell. *Glimpses Of Life Manners In Persia* ( London, 1896) , P123)
- Keddie, Nikki.R. *Roots of Revolution*, Yale University Press (U.S., 1981).
- Oseni, Taiwo Afisi. *Karl Popper and the Idea of Liberal Social Reform* (Australian National University, 2011) ANU, Canberra.

### **Translated References into English**

- Abrahamian, Yervand (1398) *Iran between two revolutions*, translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi Walilaei, 11th edition, Tehran, Ni publishing. [In Persian]
- Adimit, Fereydoun (1993) *Amirkabir and Iran*, Tehran, Kharazmi Publications. [In Persian]

- \_\_\_\_\_, (1376) The thought of freedom and the introduction of the constitutional movement in Iran, fifth edition, Tehran, Kharazmi publications. [In Persian]
- Azghandi, Alireza (2006) Iran's political elites between two revolutions, Tehran, Qoms Publishing. [In Persian]
- Ashraf, Ahmad (1980) Historical obstacles to the growth of the bourgeoisie in Iran (Qajar period), Tehran, published by the field. [In Persian]
- Behnam, Jamshid (1996) Iranians and Modern Thought, Tehran, Farzan Publishing. [In Persian]
- Beale, James Allen (2007) Politics in Iran, translated by Ali Morshidizad, Tehran, Akhtaran Publishing House. [In Persian]
- Derari, Mehdi (2008) The Failed Constitution, second edition, Tehran, Nash Kavir.
- Elgar, Hamed (1991) research on the modernization of Iranians; Mirza Malek Khan, translated by Jahangir Azima and Majid Tafarshi, Tehran, Tos publishing house. [In Persian]
- Foran, Jan (1998) Fragile Resistance, History of Iran's Social Developments, Tehran, Rasa Publishing House. [In Persian]
- Habermas, Jürgen (2004) Structural transformation of the public domain; An exploration of bourgeois society, translated by Jamal Mohammadi, Tehran, Afkar Publishing. [In Persian]
- Haji Ghasemi, Ali (2005) Reforms; A trend for all seasons! Social democracy movement and a century of reformism, Tehran, Qalam Publications. [In Persian]
- Haeri, Abdul Hadi (1981) Shiism and constitutionalism in Iran, Tehran, Amir Kabir. [In Persian]
- Haeri, Abdul Hadi (1988) The first confrontation of Iranian thinkers with the two aspects of Western bourgeois civilization, Tehran, Amir Kabir. [In Persian]
- Iqbal Ashtiani, Abbas (1976) Mirza Taqi Khan Amirkabir, Tehran, Nash Quds. [In Persian]
- Katouzian, Homayoun (1372) Iran's political economy from constitutionalism to the end of the Pahlavi dynasty, translated by Mohammad Reza Nafisi and Cambyzes Azizi, Tehran, Center Publishing. [In Persian]
- \_\_\_\_\_, (2000) Government and society in Iran; Extinction of Qajar and establishment of Pahlavi, translated by Hassan Afshar, 7th edition, Tehran, Center Publishing. [In Persian]
- Kadivar, Manouchehr (2003) Reformers who fail, Tehran, Kavir Publications. [In Persian]
- Kasravi, Ahmad (1946) My life, Tehran. [In Persian]

- Kasravi, Ahmad (1961) *Iran's Constitutional History*, Tehran, 14th edition, Amir Kabir Publications. [In Persian]
- Majdal Mol, Mirza Mohammad Khan (1979) *Risalat Majdiyah*, Tehran, Iqbal Publishing House. [In Persian]
- Makki, Hossein (1981) *Amirkabir*, Tehran, Book Publishing and Translation Company. [In Persian]
- Mehboubi Ardakani, Hossein (1975) *History of New Civilization Institutions in Iran*, Tehran, Tehran University Press. [In Persian]
- Moore, Barrington (1990) *Social roots of dictatorship and democracy*, translated by Hossein Bashirieh, Tehran, University Publishing Center. [In Persian]
- Motamed Dezfuli, Faramarz (2014) *The history of new Iranian thought; Manor al-Fekran and the Age of Enlightenment*, Tehran, Shirazeh Publication. [In Persian]
- Motheghi, Ahmad (2006) *Modernization and reforms in Iran (from thought to practice)*, Tehran, Qoms Publishing. [In Persian]
- Nafisi, Saeed (1989) *Social and Political History of Iran*, Tehran, Volume 1, Foundation Publications. [In Persian]
- Poladi, Kamal (2006) *History of Political Thought in Iran and Islam*, fifth edition, Tehran, Center Publishing. [In Persian]
- Qavam, Abdul Ali (2012) *Challenges of political development*, Tehran, Qoms Publishing. [In Persian]
- Reza Qoli, Ali (1998) *Sociology of Elites*, Tehran, Ni publication. [In Persian]
- Tabatabaei, Javad (2012) *Reflections on Iran: The second volume of the theory of the rule of law in Iran; Tabriz School and the Basics of Modernism*, Tehran, Minavi-Khord Publishing House. [In Persian]
- Turkman, Farah, and Amir Nik-pi (2010) *Sociological Explanation of Ideology and Political Development in Contemporary Iran*, Tehran, Nash Alam. [In Persian]
- Zibakalam, Sadegh (1998) *Tradition and Modernity*, Tehran, Rozeneh Publishing House. [In Persian]

**استناد به این مقاله:** بابایی، علی؛ پولادی، کمال. (۱۴۰۲). بررسی دولت قانون در اندیشه و عمل میرزا تقی خان امیر کبیر. *دولت پژوهی*، ۹(۳۶)، ۲۰۳-۲۸۰. doi: 10.22054/tssq.2024.62174.1125



The *State Studies Quarterly* is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.